تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

دکتر عوض بن محمد القرنی

آسیب شناسی اختلاف در شریعت

مترجم: مجتبی دوروزی

اندیشگاه اهل سنت



منتدى اقرأ الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنتَدى إقرَأ الثَقافِي)

براي دانلود كتابهاى مختلف مراجعه: (منتدى اقرأ الثقافى)

بۆدابەزاندنى جۆرەها كتێب سەردانى: (مُنتَدى إقرَأ الثَقافِي)

www. Iqra.ahlamontada.com



www.iqra.ahlamontada.com

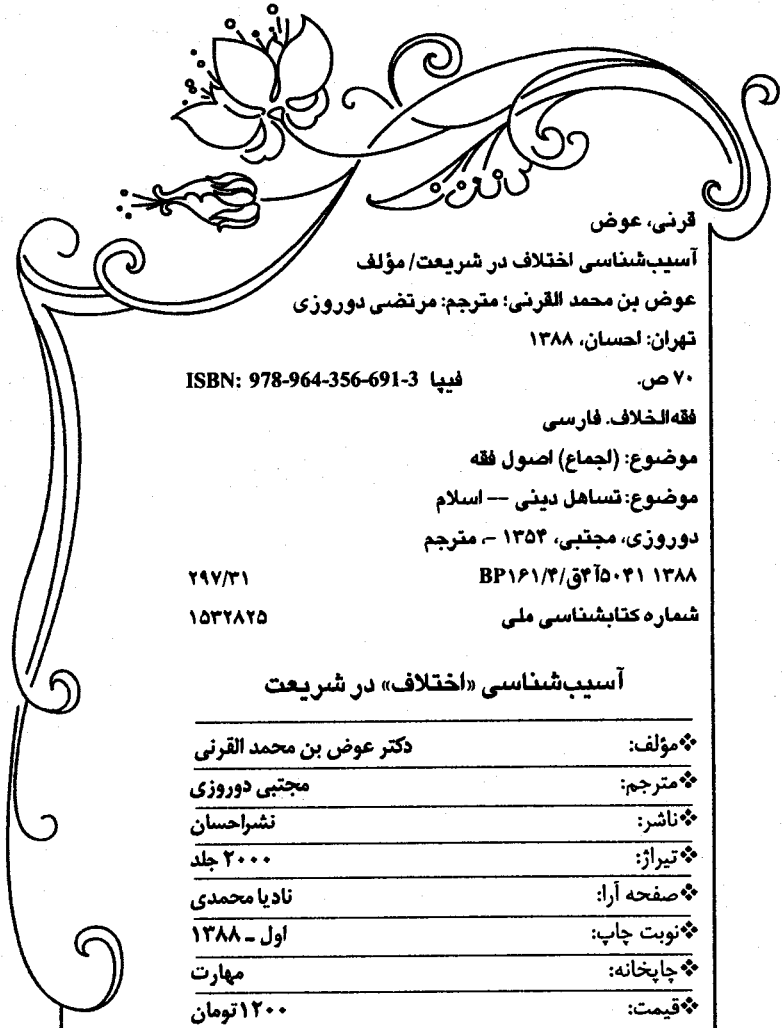
للكتب (كوردى . عربي . فارسي)

آسیب شناسی

«اختلاف» در شریعت

مؤلف: د. عوض بن محمد القرنی

مترجم: مجتبی دوروزی



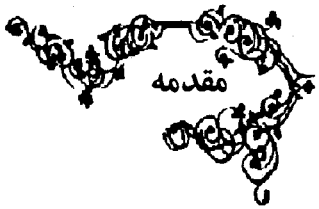
قرنی، عوض
آسیب‌شناسی اختلاف در شریعت/ مؤلف
عوض بن محمد القرنی؛ مترجم: مرتضی دوروزی
تهران: احسان، ۱۳۸۸
۷۰ ص.
فیپا ISBN: 978-964-356-691-3
فقه‌الخلاف. فارسی
موضوع: (اجماع) اصول فقه
موضوع: تساهل دینی — اسلام
دوروزی، مجتبی، ۱۳۵۴ - مترجم
BP۱۶۱/۴/ق۴آ۵۰۴۱ ۱۳۸۸ ۲۹۷/۳۱
شماره کتابشناسی ملی ۱۵۳۲۸۲۵

آسیب‌شناسی «اختلاف» در شریعت

❖مؤلف: دکتر عوض بن محمد القرنی
❖مترجم: مجتبی دوروزی
❖ناشر: نشراحسان
❖تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
❖صفحه آرا: نادیا محمدی
❖نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۸۸
❖چاپخانه: مهارت
❖قیمت: ۱۲۰۰ تومان

ISBN: 978-964-356-691-3
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۶۹۱-۳

❖ دفتر مرکزی : تهران، خ انقلاب ، خ صفی علیشاه، کوچه تهرانی، پلاک ۲۴ تلفن ۷۷۵۳۲۶۵۵
❖ فروشگاه : تهران، خ انقلاب ، روبروی دانشگاه، مجتمع فروزنده ، شماره ۲۰۶ تلفن : ۶۶۹۵۴۲۰۴



الحمدلله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی الهادی الامین

همواره اختلاف میان دعوتگران از جمله بزرگترین لغزشگاهها و خطرناکترین مصیبت‌هایی بوده که سبب ایجاد نبرد خونین میان مسلمانان گشته است و این علتی جز به دور بودن از فهم درست دین در بسیاری از جوانب زندگی، به خصوص در این جنبه (فقه اختلاف) نداشته است.

به خاطر تمایلی که به سهیم بودن در مسدودکردن این رخنه و شکاف، و اصلاح و ترمیم آن داشتم، این سخنرانی را در یکی از مساجد جده و با دعوت دفتر آنجا انجام دادم. سپس تعدادی از دانش‌پژوهان درخواست چاپ آن را نمودند، من نیز به امید دریافت ثواب از سوی خداوند و دعای خالصانه و نهان برادری مؤمن، اجازهٔ این کار را دادم.

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا ٱلْإِصْلَاحَ مَا ٱسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ﴾ (هود/ ۸۸)

«من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیرفتنی) نیست»[1]

والله أعلم

* * *

۱ـ در ترجمه آیات این کتاب از تفسیر نور تألیف دکتر مصطفی خرم‌دل استفاده شده است.

دکتر عوض بن محمد بن سعد القرنی در یک نگاه:

* در سال ۱۳۷۶ هـ . ق در سرزمین قرن به دنیا آمد.
* در سال ۱۴۰۱ هـ . ق در دانشکده شریعت در شهر أبها دیپلم گرفت.
* در سال ۱۴۰۷ هـ . ق از دانشکده شریعت شهر ریاض در اصول فقه مدرک کارشناسی ارشد خود را دریافت کرد.۴/۳۷۵
* در سال ۱۴۱۷ هـق در همان دانشکده در اصول فقه به دریافت درجه دکترا نائل آمد.
* در سال ۱۴۰۲ هـق در دانشکده شریعت أبها به عنوان استادیار به استخدام درآمد.
* درسال۱۴۰۴هـق بمدت چهارسال بمدیریت قسمت پذیرش دانشجویان گماشته شد.
* و تا سال ۱۴۱۶ سخنران و خطیب دانشکده أبها بوده است.



انواع موضوعات

متد علمی در برخورد با موضوعات اختلاف برانگیز

۱ـ بیان دقیق سخنان اختلاف کنندگان،

۲ـ نگارش دقیق و درست مورد اختلاف

۳ـ شناخت صحیح دلایل هر سخنی

۴ـ پژوهش در برهان و حجت هر دلیلی

۵ـ آگاهی از استدلال مخالف هر صاحب سخنی

۶ـ آگاهی و شناخت از نحوه پاسخگویی به ایرادات مختلف

۷ـ شناخت علت اختلاف

۸ـ شناخت نتایج و ثمرات اختلاف

۹ـ ترجیح میان سخنان مختلف برای شناخت درست از نادرست

انواع موضوعات

موضوعات شرعی و تطبیق آنها در زندگی از دیدگاهی شرعی به دوبخش تقسیم می‌شود:

۱ـ موضوعاتی که مورد اتفاق و اجماع است

۲ـ موضوعاتی که مورد اختلاف است

موضوعاتی که مورداجماع است

مسائلی هستند که مجتهدین اسلامی در هر زمانی بر آن اتفاق‌نظر دارند، در نتیجه جای هیچ اختلافی باقی نمانده است و کسانی که بعد از آنان می‌آیند چاره‌ای جز موافقت و پیروی ندارند. اجماعی که به صورت شرعی بوده و درستی آن به ثبوت و قطعیت رسیده، دلیلی است که پذیرش و اعتماد به آن واجب و ضروری است، و مخالفت با آن به هیچ عنوان روانیست؛ زیرا هرگاه امت اسلامی بر مطلبی اتفاق‌نظر داشته باشند خداوند آنان را از گمراهی مصون می‌دارد، هم چنان که با فضل و کرمش قرآن و سنت را مصون داشته است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ ٱلْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيراً﴾ (نساء/ ۱۱۵)

«کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آنکه (راه) هدایت (از راه ضلالت) برای او روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم، و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بدجایگاهی است!»

علمای اسلامی در مورد این بخش از مسائل در کتابهایشان اصول و فروعی قائل شده و به تفصیل به مقایسه و تطبیق آنها اقدام کرده‌اند، و در کتابهای اصول فقه به صورت ریشه‌ای و نظری از آن سخن گفته‌اند، اجماع درست را تعریف کرده و شروط آن را بیان داشته‌اند، و اینکه چه کسانی شایستگی و اهلیت اجماع را دارند، و اقسام آن کدام است، و استدلال و برهان این اقسام چیست، و کدام بخش قابل توجه نیست، و درجات آنهایی که مورد استدلال قرار می‌گیرند و مسائلی از این قبیل.

و از تطبیقات و فروع آن سخن گفته‌اند و موضوعات آن را به صورت عمومی در کتابهای فقهی و یا اختصاصی در کتابهایی که در زمینه اجماع نگاشته شده، گردآوری کرده‌اند؛ هم چنان که ابن المنذر[۱] و ابن حزم و ابن تیمیه رحمه‌الله[۲] و یا تألیفات جدیدی که در عصر حاضر در دایرةالمعارف اجماع در فقه اسلامی گردآوری شده، از آن بحث نموده‌اند.[۳]

این بخش پیش درآمدی است برای بخش دیگر که موضوع مورد بحث ماست.

۱ـ کتاب (اجماع) از او در یک مجلد زیبا توسط نشر طیبه در شهر ریاض به چاپ رسیده است.

۲ـ کتاب (مراتب اجماع) ابن حزم و مکمل آن (نقد مراتب الاجماع) ابن تیمیه، در یک مجلد زیبا توسط نشرالآفاق الجدیدة در بیروت چاپ شده است.

۳ـ موسوعةالاجماع فی الفقه الاسلامی توسط آقای سعدی ابوحبیب که رایزن فرهنگی است گردآوری شده و دارالعربیه در بیروت آن را در دو جلد چاپ نموده است.

موضوعاتی که مورد اختلاف است:

هر موضوعی که اجماع بر آن صورت نگرفته باشد خود به دوبخش تقسیم می‌شود:

۱ـ بخشی که اختلاف در آن جایز است

این بخش دارای علل و اسباب شرعی است که هرگاه آداب و قواعد شرعی آن رعایت شود هیچ گونه محدودیتی بر آن مترتب نیست، مؤمنان در عبادت خداوند متفاوتند و این از آن جهت است که نصّی را بر نص دیگر ترجیح داده‌اند. کسی که دچار خطا شود یک پاداش و کسی که درست تشخیص دهد دو پاداش دریافت می‌دارد.[1] دفع و زدودن این بخش امکان‌پذیر نیست و امت هم بدان مجبور و مکلف نشده‌اند.

۲ـ بخشی که اختلاف در آن جایز نیست

زیرا این اختلاف بر دلایلی غیرمشروع و ناپسند قائم است، همین می‌طلبد که مؤمنین آنرا نپذیرفته، از آن دوری گرفته، بدان مبتلا نشوند، و تا می‌توانند آن را رها کنند و بدان توجهی ننمایند و این همان چیزی است که بیشتر وقتها موجب جدایی‌ها و اختلافات مذموم و ناپسند میان امت اسلام شده است. علما و دانشمندان ما ـ درود خداوند بر آنان باد ـ متدی علمی و دقیق که برگرفته از کتاب و سنت است را برای آن وضع نموده‌اند که دانش‌پژوهان و جویندگان حق با به‌کارگیری آن می‌توانند جنبه‌های منفی مسائل اختلافی را کنار زده و نکات مثبت را متحقق سازند تا به این شیوه به حق دست یافته یا دست کم در راه به دست آوردنش کوتاهی نکرده باشند، در نتیجه به یاری خداوند از گناه به دور مانده و دست کم یک ثواب و پاداش را کسب نمایند.

۱ـ پیامبر ﷺ می‌فرمایند: "وقتی که حاکم و قاضی در قضاوت و حکم خود تلاش و کوشش نمایند و در این قضاوت به حق حکم کنند، دو ثواب و اجر دارند (یکی ثواب تلاش و زحمتی که کشیده‌اند و دیگری ثواب تشخیص حق و حکم به آن) اگر بعد از تلاش و زحمت به خطا و اشتباه حکم نمایند، تنها یک اجر دارند." لؤلؤالمرجان، ج ۲، ص ۳۳۳ ترجمه ابوبکر حسن‌زاده.

نحوهٔ به کارگیری گام به گام متد علمی در برخورد با مسائل اختلافی

متد علمی در تعامل با موضوعات مورد اختلاف در قواعد زیر خلاصه می‌شود:

۱ـ بیان دقیق و امانتدارانه سخنان اختلاف‌کنندگان، بدون هیچ افزایش و یا کم و کاستی در آن

زیرا این کار تو شهادت دادن در مورد آنان است و شاهد باید در شهادتش مطمئن باشد و با تمام توان و سعی و تلاش بکوشد که چیزی را به مردم نسبت ندهد که آنان انجام نداده‌اند، وگرنه دروغگو یا غافل و فریب‌خورده بوده و در آن صورت شهادتش پذیرفته نخواهد بود.

نمی‌شود سخنی را به عالمی یا دعوتگری یا جماعتی یا مذهبی نسبت دهیم به این بهانه که فلانی آن را بدیشان نسبت داده است، یا او این سخن را از آنان نقل کرده یا روزنامه‌های بین‌المللی در همین مورد درباره ایشان سخن گفته یا وسایل ارتباط جمعی جهانی این سخن را به آنان نسبت داده است، و یا چون فلان مؤلف حنفی فلان سخن را به حنبلی‌ها نسبت داده آن را بپذیری، بلکه کتب مذهب حنبلی به راحتی در دسترس است و تو می‌توانی آنها را مورد مطالعه قرار دهی یا به علمایشان مراجعه کنی.

حتی جایز نیست که فلان سخن را به جماعتی یا گروهی از مردم نسبت دهیم با این توجیه که فلانی که منتسب به ایشان است این سخن را گفته است، تا مطمئن نشویم که همه آنها این نظر را دارند، وگرنه عدل و انصاف اقتضا می‌کند که بگویی: فلانی که دارای آن مذهب است چنین گفته یا فلانی که از فلان طائفه است این سخن را گفت.

همچنین باید یقین حاصل کرد و مطمئن شد که در این مورد جز این سخن، قول دیگری ندارد، اما اگر سخن متأخری هم دارد آن را به او نسبت دهد، اگر نمی‌دانست که از میان آن دو نظر کدام متأخر است در لابه لای سخنانش به جستجو بپردازد تا بتواند یکی از آن دو سخن را ترجیح دهد، یا اینکه سخنی را به او نسبت ندهد. اگر سخن مجمل یا محتملی بود، تفصیل و بیان بیشتر را در سخنان یا مکتوبات دیگرش بیابد. روا نیست بگویی:

قول او بدترین احتمالات است، بلکه اصل بر این است که نسبت به انسان مسلمان حسن‌ظن داشته باشی. هرگاه اقوال دیگران را به آنان نسبت می‌دهی به یاد داشته باش که

روزی در برابر خداوند سبحان خواهی ایستاد و به خاطر آنچه که بدیشان نسبت داده‌ای مورد محاسبه و قضاوت و دادرسی قرار خواهی گرفت، پس برای آن سؤال جوابی فراهم کن، و دلایل و براهینت را گردآوری نما، و این سخن حق تعالی را به یاد داشته باش که می‌فرماید:

﴿مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ (ق / ۱۸)

«انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است.»

بسیار پیش آمده که شنیده‌ایم سخنی را به کسی نسبت داده یا خبری را نقل می‌کنند، هنگامی که از نقل‌کننده سخن یا خبر می‌پرسی: این اخبار را از کجا شنیده‌ای؟ می‌گوید: یک نفر مطمئن به من چنین گفت - یعنی کسی که من، او را مطمئن می‌دانم - و هنگامی که به روش علمای پیشین به تحقیق و تفحص دربارهٔ احوالات آن شخص می‌پردازی متوجه می‌شوی که فرد مجهول الحالی است، تازه این زمانی است که به خاطر غیبت‌های متعددی که مرتکب می‌شود جایز نیست سخنی را از او نقل نمود، چه رسد به این که دروغگو نیز باشد. **فالله المستعان**

۲ـ نگارش دقیق و درست مورد اختلاف

این مرحله بعد از گام قبلی است، بعد از این که سخنان را نقل کرده و آنها را شناخت، در آن دقت کرده و موارد اختلاف را مشخص و محدود کند، زیرا بسیاری از مردم مطلبی را مورد مناقشه می‌دانند در حالی که چنین نیست، زیرا سخنان بیان شده شامل موارد مختلفی است که مرادهای متباینی دارند، نه اینکه مراد امر واحدی بوده که در آن اختلاف شده باشد.

و گاه موضوع مورد مناقشه جزئی و معین و مشخص است اما مردم آن را به موارد و مطالب دیگری تعمیم می‌دهند و دایرهٔ اختلاف را گسترش می‌دهند در حالی که باید بکوشند که این دایره تنگ‌تر و محدودتر گردد.

ناچار باید تأکید نمود آنانی که در موضوعی با هم اختلاف دارند باید در یک بخش کوچک و از یک جهت بدان بنگرند و در موردش تصور بینشی کامل داشته باشند و از خلال شرایط و ظروف یکسانی دربارهٔ آن سخن بگویند تا آن گاه تو بتوانی بگویی که آنها با هم مناقشه دارند.

کسی که کتابهای گذشتگان را مورد مطالعه قرار می‌دهد باتعجب تمام می‌بیند که آنان بر این موضوع اصرار داشته‌اند و نه تنها در کتابهای اصول و فقه و اختلاف، بلکه حتی در کتابهای

عقاید بدان پرداخته‌اند و با سخنانی از این قبیل، باب بسیاری از مسائل اختلافی را بسته‌اند: "این موضوع مورد مناقشه نیست،" یا گفته‌اند: "اینجا جای نگارش مسائل مورد اختلاف نیست." پس بر فرد دانش‌پژوهی که خود را مسئول می‌داند و از تبعات آن در هراس است لازم است که پیش از نسبت دادن اختلاف در امری از امور به علمای امت و داعیان دین، با دقت تمام به جست وجو و بررسی همه جانبه پرداخته و به کنه موضوع پی ببرد.

۳ـ شناخت صحیح دلایل هر سخنی

بنابراین اصل در خصوص علما و دعوتگران اسلام، اینست که اگر در موضوعی دچار اختلاف شده‌اند به خاطر این نبوده که علاقمند به اختلاف، یا مشتاق نزاع و درگیری بوده‌اند، یا این که هوی و شهوت انگیزاننده و محرک آنان بوده است، بلکه آنان در جستجوی حق و خواستار رضایت و خشنودی پروردگارشان بوده‌اند، پس بنابراین هر صاحب سخنی یا پیروان هر مذهبی برای خود دلیل یا دلایلی دارند که به آن استدلال می‌کنند.

این که این دلایل درست است یا نادرست؟ و این که تو آنها را می‌پذیری یا نه؟ مسأله دیگری است، مهم این است که تو دلایلی را که بدان استناد می‌کنند بشناسی. تا زمانی که می‌توانی دلایلشان را به صورت مستقیم، یا شفاهی، یا از کتاب‌هایشان و یا به طریق نامه‌نگاری، یا از زبان طلاب مورد اطمینان آنان دریافت داری جایز نیست که دلایل سخن یا مذهب و یا جماعتی را از زبان دشمنان و مخالفان آنان بشنوی.

ایـن دلایـل عـبارتند از: ۱.قـرآن ۲.سـنت ۳.اجـماع[۱] ۴.قـیاس[۲] ۵.مـصلحت[۳]

۱ـ اجماع در لغت به معنی عزم و تصمیم‌گیری و اتفاق آمده است. و برای معنی اصطلاحی آن تعاریف فراوانی ذکر شده از جمله: اتفاق همهٔ مجتهدان امت محمد ﷺ بعد از وفات او در عصری از عصور بر امری دینی، نگاه کنید به مبانی فقه تألیف: عبدالکریم محمدی ص ۱۸۰ و ۱۷۹، همچنین الوجیز فی اصول الفقه عبدالکریم زیدان ص ۱۷۹.

۲ـ در لغت به معنی اندازه‌گیری چیزی به چیزی است و اصولیان با الفاظ مختلفی قیاس شرعی را تعریف کرده‌اند از جمله: استخراج مثل حکم مذکور بر چیزی برای چیز دیگری که حکم آن مذکور نیست با امر مشترکی که بین آن دو است. نگاه کنید به مبانی فقه ص ۶- ۱۸۵، همچنین الوجیز فی اصول الفقه ص ۱۹۴ و کتاب الورقات امام الحرمین ترجمه ابوبکر حسن‌زاده ص ۴۷.

۳ـ استصلاح یا مصالح مرسله عبارتست از مصلحتی که نه در تأیید و نه در رد آن، نصّی شرعی وارد نشده است، نگاه کنید به اصول فقه امام شافعی تألیف: ابوالوفا محمدبن عبدالکریم کانی مشکانی ص

۶.استصحاب.[۱] همچنین هر آنچه را اهل علم آن را دلیل دانسته‌اند بدان استدلال می‌شود، حال چه استدلال بدان مورد اتفاق باشد یا از چیزهایی باشد که در آن اختلاف وجود دارد. سپس نسبت به آراء و نظرات دیگر که در همان مسأله مطرح است همان روش مذکور را اتخاذ می‌کنی یعنی: از دلایلشان با رجوع به ایشان و اقوال و آثارشان آگاهی حاصل می‌کنی.

در خصوص انصاف شیخ اسلام ابن‌تیمیه؛ این گونه ذکرشده که مخالفان در حلقهٔ درس او حضور می‌یافتند تا از ادلهٔ خود و تقریر و بیان آن از جانب شیخ آگاهی یابند، زیرا شیخ الاسلام قبل از رد آن سخنان به طور کامل آنها را شرح می‌داد.[۲] زیرا او در هر مسأله‌ای عمیقاً به جست‌وجو پرداخته و گاه حتی دلایلی را برای مطلبی بیان می‌داشت که خود صاحب سخن آن را نمی‌دانست و این نهایت عدل و انصاف، و بی‌طرفی و تحقیق دربارهٔ حقیقت‌یابی یک مطلب است.

۴- پژوهش در برهان و حجت هر دلیلی

زیرا اگر در آن دلیل، دلالتی بر آن سخن یا فلان مذهب در خصوص مسأله‌ای که مورد گفتگو و بحث است وجود نمی‌داشت؛ در آن صورت بیان دلیل هیچگونه معنایی نخواهد داشت.

گاه در یک دلیل، بیشتر از چند وجه استدلال وجود دارد،بلکه گاه دو مذهب یا دو نظریه دلیل واحدی دارند اما وجه استدلالشان متفاوت است، هم چنان که استدلال می‌کنند: عدهٔ زن یعنی پاکی از حیض، و برخی می‌گویند: عده عبارتست از حیض و همه به این آیه استدلال می‌کنند:

۲۰۳، و عبدالکریم زیدان درکتاب الوجیز فی اصول الفقه ص ۲۳۶ آن را چنین تعریف می‌کند: مصلحت عبارت است از جلب منفعت و دفع مفسده.

۱ـ به معنی به همراه داشتن است، و در این جا منظور بقای حکم به حالت اول است، به سبب این که چیزی که صلاحیت تغییردادن آن را داشته باشد، وجود ندارد. نگاه کنید به مبانی فقه، عبدالکریم محمدی ص ۱۱- ۲۱۰، همچنین الوجیز فی اصول الفقه ص ۲۶۷ و اصول فقه شافعی، کانی مشکانی ص ۲۰۵.

۲ـ این مطلب رامحمدبن علی بن زملکانی شافعی‌ﷺ بیان می‌دارد، او از جمله کسانی بوده که بارها به مناظره با شیخ الاسلام پرداخته است، در عین حال فردی منصف بوده و به علم و فضیلت شیخ الاسلام اعتراف نموده و حتی دربارهٔ او گفته: در ۵۰۰ سال گذشته کسی با حافظه‌ی ابن تیمیه دیده نشده است، و در مورد ابن تیمیه می‌گفت: سرور ما، شیخ ما، الگوی ما. خداوند همگان را مورد رحم خود قرار دهد، انصاف باید این گونه باشد به دور از هواهای نفسانی و شهوت انتقام، که همین‌ها در میان مردم سبب بسیاری از ذلت و خواریها شده است. بنگر به: **(الذیل علی طبقات الحنابلة) ابن رجب** (۲ / ۳۹۰) و **(الشهادةالزکیة) لمرعی الکرمی** ص ۳۶)

﴿وَ ٱلْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (بقره / ۲۲۸)

«و زنان مطلقه باید (بعد از طلاق) به مدت سه بار عادت ماهانه (و یا سه بار پاک شدن از حیض) انتظار بکشند (و عده نگه دارند، تا روشن شود که حامله نیستند).»

هر دو گروه در خود دلیل اتفاق‌نظر دارند، اما در خصوص وجه‌الدلاله یعنی مراد از این دلیل، اختلاف ورزیده‌اند. هرگاه تمام دلایل وصور مورد استدلال در تمام مذاهب مورد بررسی همه جانبه قرارگرفت، گام بعدی را برمی‌داریم که عبارتست از:

۵ـ آگاهی از اعتراض و نقد هر صاحب سخنی یا هر مذهبی و استدلال آنان در برابر دلایل یا وجه استدلال مذاهب دیگر

زیرا نقد و اعتراض یا برخود دلیل وارد می‌شود، یا اگر هر دو دلیل را نپذیرفته باشند این اعتراض متوجه وجه دلالت می‌شود، حال تحقیق و جست وجو در خصوص این‌اعتراضات به همان شیوه‌ای صورت می‌گیرد که در مورد بیان سخنان و ادلهٔ هرکدام، در موارد قبلی بیان گردید (یعنی شناخت دقیق و عالمانه هر اعتراض)، زیرا اگر دلایل یا مراد و مفهوم آنها را می‌پذیرفت دیگر با آنها مخالفت نمی‌ورزید.

۶ـ آگاهی و شناخت از نحوه پاسخگویی به ایرادات مختلف

بی‌گمان اگر یکی از دو گروه تسلیم اعتراضات و نقدهای گروه مقابل می‌شد، اختلاف‌ها از میان برمی‌خاست، اما بی‌تردید طرف مقابل برای این نقدها، پاسخ‌هایی دارد، ناگزیر باید این پاسخ‌ها را شناخت. گاه در برابر یک نقد چندین پاسخ وجود دارد، و گاه چندین اعتراض را می‌توان با یک پاسخ جواب داد. ناگزیر باید آنها را شناخته و به بررسی دقیق و همه جانبه در این مورد پرداخت.

۷ـ شناخت علت اختلاف

پاره‌ای از علل اختلاف از نظر شرع مجاز و روا بوده، و در حقیقت نیز نمی‌توان آن را رد کرد و وجودش نیز قابل سرزنش نیست، اما برخی قابل اعتراض و نکوهش بوده و مردود است. بر مسلمانان است که از آنها دوری گزینند، و کسی که اختلافش مبنی بر آن باشد هیچ

عذر و بهانه‌ای ندارد، پژوهش و بررسی این علتها، و آداب و ضوابطی که در پی دارند، و مشروع بودن یا غیرمشروع بودن آنها موضوعی است که به یاری خدا به صورت بسیار مختصر در این کتابچه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۸ـ شناخت نتایج و ثمرات اختلاف

اگر این اختلاف آثاری درپی داشت آن را مورد توجه و عنایت قرار می‌دهیم، اما اگر آثاری بر آن مترت نبود آن را به حال خود رها می‌کنیم، یعنی اگر فلان مطلب را پذیرفتیم آیا با پذیرش دیگری اختلاف پیدا می‌کند، یااین که این اختلاف، فقط در حد لفظ باقی می‌ماند، (و می‌توان از آن چشم پوشید)این همان چیزی است که علما قبل از عصر انحطاط از پذیرش آن سرباز زده‌اند.

زیرا امت اسلامی امتی است که تجمل و رفاه‌زدگی را در اندیشه و اقتصاد، و زندگی اجتماعیش نمی‌پذیرد، این امت حامل پیام و رسالتی است که از بیهودگی و لهو و لعب به دور است. امتی با این اوصاف به خاطر مسائلی که هیچ بهرهٔ عملی درپی ندارد دچار اختلاف نشده و زندگیش را با آن تباه نمی‌سازد، اگر اختلاف به گونه‌ای بود که تأثیری در اعتقادات، یا عبادات، یا معاملات داشت لازم است که مورد توجه قرار گیرد، ولی اگر هیچ اثری در پی نداشت شایسته است که آن را به گوشه‌ای نهاده و خود رابدان مشغول نکرد، اما متأسفانه مورد اخیر همان چیزی است که امروزه بیشتر مردم را به خود مشغول ساخته است.

۹ـ ترجیح میان سخنان مختلف برای شناخت درست از نادرست

علت‌هایی که سبب می‌شوند تا سخنی بر سخن دیگر ترجیح داده شود بسیارند که علماء در بحث تعارض و ترجیح در کتب اصول فقه از آن سخن گفته‌اند.[۱]

از جمله: ۱ـ ترجیح از طریق متن[۲] ۲ـ ترجیح ازطریق سند[۳] ۳ـترجیح به امور

۱ـ از جمله کتاب الوجیز فی اصول الفقه تألیف: عبدلکریم زیدان ص ۳۹۸- ۳۹۳، همچنین مبانی فقه، عبدالکریم محمدی، ص ۲۲۸ - ۲۱۷، اصول فقه شافعی تألیف: کانی مشکانی ص ۲۲۰ - ۲۱۱.

۲ـ مانند روایت کسی که حدیث را با لفظی فصیح موافق با قواعد زبان عربی روایت می‌کند، بر روایت کسی که لفظش رکیک و دور از استعمال مألوف است، مقدم است.

۳ـ مثلاً اگر دو حدیث با یکدیگر متعارض باشند، و یکی به چند طریق روایت شده باشد، بر دیگری که

خارجی[۱] گاه تعداد ترجیح‌ها نزد بعضی از اهل علم به صد مورد می‌رسد. این کار نیازمند تقوی و علم و فقه، و دوری از هوی و هوس و عدم اشتیاق به غلبه رأی و اندیشه دارد. اگر مردمان با این متد علمی دقیق مسائل مورد اختلاف را بررسی می‌نمودند این امکان وجود داشت که بسیاری از این مسائل که با جار و جنجال صحنه را پرکرده‌اند از میان بروند اما با کمال تأسف بسیاری از روشنفکران! که فرهنگ غالبشان از طریق روزنامه‌ها و مجلات است و آگاهی‌شان هنوز از الفبای علوم شرعی و مبادی آن فراتر نرفته است و بدون علم و دانش به ترجیح میان آراء و رد و عیب‌جویی مخالفین می‌پردازند اینان دورترین راه را، از شیوه و متد علمی، در تعادل و برخورد با مسائل اختلافی برگزیده‌اند مضاف بر این که گام‌های تدریجی موارد قبلی را هم نپیموده‌اند گام‌هایی که تضمین‌کننده سلامت نوع برخورد با مسائل اختلافی است.

بعد از این پیشگفتار که راه و روش مناسب و درست برخورد با مسائل اختلافی را بیان می‌دارد به ذکر اسباب اختلاف می‌پردازیم تا همان گونه باشد که امام ابن‌تیمیه‌ﷺ در مورد اختلاف میان ائمه فرموده است: «**اتفاقهم حجة قاطعة، و اختلافهم رحمة واسعة**»

یعنی: موارد اتفاق آن بزرگواران حجت‌بران، و اختلافشان رحمت بی‌کران است.[۲]

با طرق کمتری روایت شده است، مقدم است. زیرا ظن حاصل به روایت چند نفر قوی‌تر از ظن حاصل به روایت یک نفر است.

۱ـ مثلاً روایتی که از نصوص دیگر بر مضمون خود شاهد دارد بر روایت بدون شاهد مقدم است. این مثال و دو مثال قبلی از کتاب مبانی فقه تألیف عبدالکریم محمدی اخذ شده است.

۲ـ پاورقی: الفتاوی / (۳۰ / ۸۰).



فصل دوم

علل اختلاف زشت و ناپسند

۱ـ فریفته شدن به خود
۲ـ حریص بودن بر پیشوایی و در صدر قرار گرفتن و رسیدن به ریاست و جاه و مقام
۳ـ سوءظن نسبت به دیگران
۴ـ تعصب کورکورانه نسبت به یک عالم دینی یایک مذهب یا گروهی از مردم
۵ـ بیشترکسانی که بر مقام صدارت می‌نشینند توان علمی کمی دارند
۶ـ عدم اطمینان در نقل و شنیدن و روایت اخبار
۷ـ دسیسه‌ها و توطئه‌های دشمنان و منافقان

علل اختلاف زشت و ناپسند

اختلافات به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱ـ اختلافاتی که جایز و روا می‌باشد ۲ـ اختلافاتی که مذموم و نارواست.

نخست سخن را از علت‌های تفرق مذموم و ناروا آغاز می‌کنیم. زیرا اگر این امکان به وجود آید که از علل اختلافات مذموم دوری بگیریم، به یاری خدا این امکان هم فراهم شد که اختلافات مضری که موجب تفرقه و پراکندگی امت اسلامی می‌شود از میان برخیزد و می‌توان آثار و پیامدهای زشت آن را جبران نمود. اگر در کنار آنها رعایت آداب اختلاف جایز و روا را بیفزاییم به یاری خدا خیر و خوبی به نهایت خود رسیده است.

مهم‌ترین علل تفرق زشت و ناروا

۱ـ خودفریفتگی

این همان چیزی است که سرچشمهٔ خودشیفتگی و تکبر بر دیگران می‌شود و آدمی را بر رأی و اندیشهٔ خود مصر گردانده و سخن و دلایل و براهین دیگران را خوار و ناچیز می‌شمارد، لذا با دیدهٔ تحقیر و بی‌اعتنایی به دیگران نگریسته و انتظار هیچ رأی و اندیشهٔ صوابی از آنان ندارد اما در همان حال نگاهش به خود و نظراتش نگاهی است که حاکی از عجب و افتخار بوده و احتمال هیچ خطایی در آن وجود ندارد، گویی او عین صواب و درستی است و در حقیقت صواب همان است و بس!

اگر اندکی پا پس می‌کشید و خودش را متهم می‌نمود، می‌دانست که نفس همواره آدمی را به بدیها فرا می‌خواند، آنگاه بسیاری از اختلافات و جدایی‌ها را از میان می‌برد. می‌بایست پیامبر ﷺ، را اسوه ی خود گرداند، پیامبری که خداوند در مورد او می‌فرماید:

﴿فَبِما رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (آل‌عمران / ۱۵۹)

«از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان (که سر از خط فرمان کشیده بودند) نرمش نمودی. و اگر درشتخوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند»

کسی که به نحوهٔ تأدیب و تربیت مؤمنان و سیر آن در قرآن کریم بنگرد به این نکته پی خواهد برد که تا چه اندازه باید بیماریهایی چون: غرور و عجب و کبر و... از میان قلب ریشه‌کن گردد تا میزان فرمانبرداری آن سلیس و روان گشته و کارش به سامان آید. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ عِبَادُ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً﴾ (فرقان / ۶۳)

«و بندگان (خوب خدای) رحمان کسانیند که آرام (و بدون غرور و تکبر)، روی زمین راه می‌روند (و تواضع در حرکات و سکنات ایشان و حتی در راه رفتن آنان آشکار است)، و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب (دشنام‌ها و بد و بیراه‌های خود) قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و به ترک ایشان می‌گویند...»

اگر صفت تواضع و فروتنی و نرم‌خویی یکی از ابتدایی‌ترین صفات مؤمنین است بی‌گمان ضرورت آن در حق کسانی که به کار تعلیم و تربیت، و دعوت و افتاء می‌پردازند به مراتب بیشتر و الزامی‌تر است. بنگر که پیامبر ﷺ با عموم مردم چگونه برخورد کرده است، او کامل‌ترین مردمان از لحاظ خوش خلقی، و شریف‌ترین آنان در مصاحبت و همنشینی، و عظیم‌ترینشان به جهت فداکاری و تواضع بود، هرکس که او را شناخته، شیفته و مجذوبش گشته است. یک نفر عرب بادیه‌نشین تندخو که کسی او را نمی‌شناخت، به شدت عبایش را کشید به گونه‌ای که آثار آن برگردنش ماند، اما پیامبر ﷺ فقط با لبخند به او نگریست.(۱) در کارزار بدر یارانش با جایگاهی که او برگزیده بود، مخالفت کردند(۲) و در جنگ احد برای مقابله با دشمن به بیرون شهر رفت و از رأی خود به خاطر رأی یارانش دست کشید.(۳) یارانش نیز راه و روش او را به اجرا گذاشتند تا مستحق آن شدند که خداوند در وصفشان بفرماید که نسبت به مؤمنین نرم و متواضعند و با کافران سخت و نیرومند:

۱ـ رواه البخاری (فتح ۱۰ / ۵۰۳) و مسلم (نووی۷ /۱۴۶).

۲ـ البدایة و النهایة، لابن کثیر (/۳ ۲۶۶، ۲۶۷). ۳ـ منبع پیشین (۴ / ۱۳، ۱۴).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (مائده / ۵۴)

«ای مؤمنان! هرکس از شما از آیین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد. و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است؛ خداوند آن را به هرکس که بخواهد عطا می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بی‌شمار است، و از مستحقان آن) آگاه است.»[1]

و چرا این گونه نباشند در حالی که آنان بعد از پیامبر ﷺ رسالتش را حمل کرده، و دعوتش را به جهانیان رساندند، خداوند از آنان خشنود باد و (در بهشت برین خود) خشنودشان گرداند.

بنگر که چگونه خداوند کسانی را که شایستگی هدایت را دارند در کتابش توصیف می‌کند:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ* أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (بقره / ۵-۲)

«این کتابی است که هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که به دنیای نادیده باور می‌دارند، و نماز را به گونهٔ شایسته می‌خوانند، و از آنچه بهرهٔ آنان ساخته‌ایم می‌بخشند. و آن کسانی که باور می‌دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرود آمده، و به روز رستاخیز اطمینان دارند. این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدای خویش را دریافت کرده و حتماً رستگارند.»

۱ـ لازم به ذکر است که مؤلف محترم این آیه را در پاورقی آورده بود که بنا به صلاح دید به متن منتقل شد.

هنگامی که دیدی علت اختلاف، تبعیت از هوی و هوس و شیفته شدن در برابر رأی خود است، از آنان دوری بگیر، سخنی را از آنان مشنو و مپذیر، و تلاش نکن سخنانت را به آنان بقبولانی، بلکه خود را ملزم به انجام کارهای نیک و مثمرثمر بدان، سپری کردن اوقاتت در چنین کاری اولویت بیشتری دارد. فقط خدا یاری‌رسان بندگان است.

۲ـ حریص بودن بر پیشوایی و درصدر قرارگرفتن و رسیدن به ریاست و جاه و مقام

این خود دردی است سخت و جانکاه، و شهوتی است پنهان که ایمان را قلع و قمع می‌کند، و نیکی‌ها را در کام شعله‌های خویش فرو می‌برد، بسیارند انسانهایی که دارای بیانی شیرین، دانشی فراوان و بینشی وسیع هستند، مال و ثروت در نزدشان ناچیز و بی‌اهمیت است، اما عشق و علاقه به نمود و بروز بر قلب‌هایشان تسلط یافته، و برای رسیدن به آن هر راه هموار و ناهمواری را در پیش می‌گیرند در نتیجه اختلافات را برانگیخته و صفوف را متلاشی می‌کنند، و داعیان را دچار چنددستگی می‌نمایند و توجیه آنان برای این کارها: جستجوی حقیقت، حمایت از دعوت، و علاقه به تبعیت از پیامبر ﷺ است، در حالی که اگر با خود صادق می‌بود هرآینه می‌گفت: اینها همه پوششی طلائی برای دست‌یابی به سیادت و رهبری است.

آیا چیزی جز عشق و علاقهٔ به ریاست عبدالله بن أبی بن سلول را به ورطهٔ هلاکت کشاند؟

آیا چیزی جز عشق و علاقهٔ به ریاست هرقل را از پذیرش حق، در حالی که آن را شناخته بود، منصرف ساخت؟

آیا مگر عشق به ریاست و تلاش برای به دست آوردن شکوه و عظمت موهم سبب نشد که ابوجهل روی از وحی برگرداند در حالی که نسبت به صحت آن شکی نداشت؟

در همان حال وقتی به یاران برگزیدهٔ پیامبر ﷺ پیشنهاد امارت و ریاست داده می‌شد از آن روی چرخانده و از پذیرش آن خوداری می‌کردند، هم چنان که در کارزار مؤته این حالت روی داد.[۱]

همچنین در سقیفه بنی ساعده هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین گفت: به امارت یکی از این دونفر ـ عمربن خطاب و ابو عبیده جراح ـ برای شما راضی هستم هرکدام را که می‌خواهید، برگزینید. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا قسم اگر میان از دست دادن جان و پذیرفتن خلافت بر قومی

۱ـ نگاه کنید به البدایة و النهایة، لابن کثیر (۴ / ۲۶۵).

که ابوبکر میان آنان است مخیر گردم، اگر گناه نباشد جان دادن را می‌پذیرم، و تا زنده‌ام این پیشنهاد را نمی‌پذیرم. هنگامی که ابوبکر وفات یافت و عمر رضی الله عنه جانشین او شد، ابوعبیده را به امارات شام گماشته و خالد را عزل نمود، در اوج جنگ یرموک نامه به دست خالد رسید، تا پایان جنگ آن را پنهان نمود، مسلمانان پیروز گشته و شهداء دفن شدند، زخمی‌ها را مداوا نمودند و پیک نویدبخش پیروزی رهسپار مدینه گشت، سپس نامه را به ابوعبیده نشان داد، ابوعبیده گفت: خداوند تو را مشمول رحم خود گرداند، چرا زمانی که نامه به دستت رسید مرا از موضوع باخبر ننمودی؟!

خالد گفت: نخواستم که میان مسلمین چنددستگی و تفرقه ایجاد شود، و در ضمن هرکدام از ما چه ضرری می‌کند که برادر دینیش امارت را برعهده گیرد؟

اگر آدمیان مقصودشان رضایت خداوند و سعادت آخرت باشد این گونه بار می‌آیند، اما اگر مقصود و منظور، دنیا باشد کار به گونهٔ دیگری می‌شود. کسی که دین را وسیله دست‌یابی به دنیا قرار داده و در این راه سعی و تلاش بسیاری می‌نماید، بدان که اهلیت و شایستگی حمل رسالت خداوند را نداشته و از وارثان رسول‌الله صلی الله علیه وسلم محسوب نمی‌گردد. هرچند که در دنیا نام‌آور و مشهور گشته و مردم را بفریبد اما ـ پناه بر خدا ـ در نهایت دچار خواری و ذلت گشته و تغییر عقیده خواهد داد و آن گاه هم چنان که در باطن، دنیا قبله و آمالش بود در ظاهر نیز رو سوی دنیا خواهد نمود، از خداوند عفو و مغفرت و سلامتی می‌طلبیم.

۳ـ سوءظن نسبت به دیگران

کسی که سوءظن دارد با عینک سیاه به همگان می‌نگرد. او فهمشان را نادرست، نیاتشان را بد، اعمالشان را خطا و نادرست، و موضع‌گیریهایشان را مشکوک می‌داند، هرگاه سخن نیکی از کسی بشنود آن را تکذیب یا تأویل می‌نماید، و هرگاه از کسی به نیکی یاد شود او را مورد طعن و سرزنش قرار می‌دهد، به جای پرداختن به اعمال و ظواهر آدمیان همواره مشغول صدور حکم درخصوص نیات و اهداف آنان است آن هم قبل از شناخت آراء و نظراتشان یا گوش دادن به دلایل و براهین و حجت‌هایشان، و بدون این که با آنان مناظره و گفتگویی داشته باشد این پیش فرض را در نظر می‌گیرد که گویی آنان بر باطل خود پافشاری می‌کنند. همه‌ی پلهای موجود میان خود و مردم را که می‌توان از طریق آن به تفاهم رسید درهم می‌شکند حال آن که اصل برآن است که کسی که خواهان هدایت مردم و وحدت اهل حق است باید میان خود و

دیگران پلهای اعتماد و اطمینان را بنا نهد ،ا ما این گروه از مردم هر پلی را درهم کوبیده و به جایش گودالهای وسیع هلاکت باری از سوءظن و عدم اطمینان و اعتماد حفر می‌کنند سپس از دیگران می‌خواهند که رأی و نظرایشان را بپذیرند و اگر به حقی که به گمان خودشان در دست دارند گوش فرا ندهند آنان را ملامت و سرزنش می‌نمایند.

آنچه باید میان دعوتگران و اهل علم حاکم باشد عبارتست از: محبت و برادری و همکاری و حسن ظن، کسی که خیرخواهی، و اشتیاقش نسبت به دین و توجه و مهربانیش نسبت به مسلمین، آشکار گردد، نسبت به او حسن ظن داریم و اگر خطایی هم داشت عذرش را می‌پذیریم و از خداوند می‌طلبیم که او را مورد بخشش و رحمت خویش قرار داده و عملش را درست و سخنش را به جا گرداند. کسی که تمام مظاهر خیر و خوبی را از مردم بازداشته و آن را تنها به سود خود احتکار کرده، همچون گروه خوارج است که برای اولین‌بار به خاطر سوء ظن نسبت به مسلمانان آنان را دچار تفرقه و چند دستگی کردند زیرا فریفتهٔ کارهای خود شده بودند، در نتیجه ـ پناه بر خدا ـ همین موجب هلاکت و نابودیشان شد، متأسفانه امروزه در صفوف دینداران کسانی را می‌یابی که همان گفته‌ها را در زیر شعارهای دیگری تکرار می‌کنند، چه بسیارند ادعاهایی که در زمینه اصلاح و پاکسازی و بازسازی سرداده می‌شود اما در حقیقت دعوتگران از آن چیزی جز تفرق و اختلاف و چنددستگی نچیده‌اند.

۴ـ تعصب کورکورانه نسبت به یک عالم دینی یا یک مذهب یا گروهی از مردم

باید دانست که خداوند فقط قرآن و سنت صحیح نبوی و اجماع امت را معصوم قرار داده است، پس شایسته نیست که برخوردمان با هر عالم یا مذهب یا جماعتی به گونه‌ای باشد که هر آنچه از آنان صادر می‌شود بگوییم: حق است و مخالفت با آن روا نیست و نباید از آن دست کشید! بلکه باید (به فرمودهٔ امام مالک رحمه الله) شعارمان این باشد که:

"سخن هرکسی جز رسول الله ﷺ، قابل پذیرش و رد است." با تأسف فراوان این بیماری به عرصه اسلام یورش آورده، و یکپارچگی داعیان را از هم پاشیده و صفوفشان را درهم شکسته است به گونه‌ای که حتی گروههایی که شعارشان رهایی از بند تقلید در تمام صورتهای آن و بازگشت به کتاب و سنت است، کارشان به جایی رسیده که سخن بزرگان خود را حق مطلق جلوه داده به گونه‌ای که گویی هیچ باطلی بدان راه ندارد. حتی اگر این سخن شاذ و نادر بوده و با کلام علمای گذشته و حال امت مخالفت داشته باشد! آری بدون شک علمای

دعوتگر مسلمان وارثان پیامبران محسوب می‌گردند، کسانی که اهل خوف و خشیت بوده و به سوی حق فراخوانده و با آن، امور را سر و سامان می‌دهند، اینان وارثانی به حق برای گذشتگان می‌باشند. کسانی که دین را از انتسابهای ناروای باطلان، و تحریف تندروان مصون داشته و از زمرهٔ منصفان و میانه‌روهای امت اسلامی محسوب می‌گردند. اینان دارای جایگاهی شایسته و رفیع در دین می‌باشند که رعایت احترام و محبت و گرامی داشتشان واجبی شرعی است اما به این شرط که در جایگاهی که بیشتر از منزلتشان باشد قرار داده نشده و در موردشان - هم چنان که یهود و نصاری در مورد علما و دانشمندانشان افراط ورزیدند -، اغراق و غلو نشود. **امام احمد** رحمه‌الله می‌فرمودند: "نه از من تقلید و پیروی کنید، و نه از مالک، و نه سفیان، و نه شافعی"[۱]

ابن مسعود رضی‌الله‌عنه می‌گفت: "کسی که می‌خواهد از کسی دنباله‌روی و پیروی نماید، از کسی پیروی کند که مرده است، زیرا زنده‌ها پیوسته در معرض فتنه و آزمایشند.[۲] مردم در حق دعوتگران و عالمان، دچار افراط و تفریط می‌شوند، کسانی را می‌بینیم که هنوز از الفبای علم و دانش پا را فراتر نگذاشته‌اند اما هنگامی که نام علما و ائمه و دعوتگران بزرگ برده می‌شود، می‌گویند: "هم رجال و نحن رجال"، آنان مردانی بوده‌اند و ما هم مردانی هستیم. بسیارند احمقانی که بزرگان را مورد تاخت و تاز خود قرار داده و جهان را پر از آشوب و ناله و فغان کرده‌اند. حقشان این است که دستشان گرفته شده و دهانشان پر از سنگ گردد. در مقابل کسان دیگری هستند که در خصوص علما و بزرگان دعوت زیاده‌روی و غلو می‌کنند به گونه‌ای که در برابر آن بزرگان از خود سلب اراده و شخصیت کرده‌اند و چنان شده‌اند که بی‌هیچ نظر و تفکری، تسلیم تمام اقوال و سخنان آنها شده‌اند.

هردوی این افراط و تفریط غلط بوده و حق اینست که راه میانه را برگزید.

۵- بیشتر کسانی که بر مقام صدارت می‌نشینند توان علمی کمی دارند:

و این همان چیزی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بدان اشاره کرده و می‌فرماید: "خداوند علم را به این صورت که آن را از قلب علماء بیرون آورد برنمی‌دارد، بلکه علم را به وسیله از بین بردن علماء از بین می‌برد، به نحوی که دیگر عالم دینی باقی نمی‌ماند. مردم از رؤسای جاهل به امور

۱- مجموع الفتاوی (۲۰ / ۲۱۲ - ۲۱۰) و اعلام الموقعین (۲ / ۳۰۲).

۲- رواه الطبرانی بنحوه فی (المعجم الکبیر)، (۹ / ۱۶۶) و قال الهیثمی فی (مجمع الزوائد) (۱ / ۱۸۰): رجاله رجال الصحیح. و روی أبونعیم فی (الحلیة) (۱ / ۳۰۵) نحوه عن ابن عمر رضی‌الله‌عنهما.

دینی پیروی می‌نمایند این جاهلان بدون علم فتوا می‌دهند، خود که گمراه هستند دیگران را نیز گمراه می‌سازند."[۱] اگر پارسایی گذشتگان در مسائل علمی و فتوا را با جسارت علمای امروزی مقایسه کنی، هر آینه شگفت‌زده خواهی شد.

این **ابن مسعود** رضی الله عنه است که در مسأله‌ای مورد پرسش قرار می‌گیرد، یکسال تمام در آن موضوع اندیشیده سپس می‌گوید: "در پی جواب سؤال شما در کتاب خداوند و سنت رسول الله گشتم اما پاسخ آن را نیافتم حال بر اساس رأی و اندیشه خود جواب آن را می‌دهم، اگر جوابم صحیح باشد به خاطر لطف و منت خداوند بر من است و اگر پاسخم خطا و نادرست باشد، آن را از خود و القای شیطان می‌دانم."[۲]

شعبی ـ یکی از ائمه تابعین ـ می‌گوید: "مسأله‌ای بر یکی از شما عرضه می‌شود، و آن شخص درحالی که بر تختش لم داده فتوی صادر می‌کند، درحالی که اگر همان مسأله بر عمر رضی الله عنه عرضه می‌شد همه‌ی اهل بدر را برای پاسخ گویی بدان جمع می‌نمود."[۳] رحمت خداوند بر شعبی باد، اگر روزگار ما را می‌دید چه می‌گفت؟!

و این امام دارالهجرة مالک بن انس است که اهل مغرب سی و هشت سؤال از او می‌پرسند و ایشان جواب شش سؤال را داده و در مورد سی ودو تای دیگر می‌گوید: نمی‌دانم.[۴]

واین **محمد بن عجلان** است که می‌گوید: "هر گاه عالم در گفتن "نمی‌دانم" به طور عمد یا سهو دچار اشتباه شود، زمان مرگش فرا می‌رسد."[۵] گذشتگان پیوسته می‌گفتند: "(نمی‌دانم) نیمی از علم و دانش است"[۶] چرا چنین نگویند در حالی که این آیه را تلاوت می‌کردند که:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَ ٱلْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً﴾ (اسراء/ ۳۶)

«از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان (انسان در برابر کارهائی که) چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضاء دیگر انجام می‌دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد.»

۱ـ لؤلؤ و المرجان، ج ۳، ص ۲۹۶، ترجمه ابوبکر حسن‌زاده.

۲ـ روی ابن عبدالبر نحوه فی (جامع بیان العلم) (۲ / ۵۷) من قول ابن مسعود رضی الله عنه فی خطبة خطبها.

۳ـ صفة الفتوی لابن حمدان، ص ۷. ۴ـ منبع پیشین ،ص ۸.

۵ـ (جامع البیان العلم) لابن عبدالبر (۲ / ۵۴)

۶ـ رواه ابن عبدالبر فی (جامع بیان العلم) (۲ / ۵۴) عن أبی الدرداء رضی الله عنه.

از **قاسم بن محمد بن ابی بکر** ـ یکی از علمای تابعین ـ سؤالی می‌پرسند در جواب می‌گوید: جواب آن را به خوبی نمی‌دانم، شخص سؤال کننده می‌گوید: من برای جوابم پیش تو آمده‌ام و جز تو کسی را نمی‌شناسم، قاسم می‌گوید: به ریش درازم، و کثرت مردمانی که در اطرافم نشسته‌اند نگاه نکن، به خدا قسم جواب را به خوبی نمی‌دانم، یکی از پیران قریش که در کنارش نشسته بود گفت: ای برادرزاده، جواب سؤالش را بده، به خدا قسم امروز شخصی ممتازتر و شامخ‌تر از تو در این مکان نمی‌بینم، و قاسم در جواب گفت: به خدا قسم اگر زبانم را قطع کنند، نزد من محبوبتر از آن است که بدون علم و آگاهی سخن گویم.(۱)

اما در روزگار ما، پناه برخدا، سکولارها در مورد اسلام سخن می‌گویند، لیبرال‌ها در موردش اظهارنظر می‌نمایند، مردان و زنان آوازه‌خوان، هنرپیشه‌های مرد و زن، حتی زنان رقاصه، همگی در مورد مسائل اسلامی فتوی می‌دهند.

(با این که) امروزه، در هر کاری متخصص آن کار در موردش اظهار نظر می‌کند، اما دین مکانی برای حضور همگان شده، همگان به نام دین سخن می‌گویند به گونه‌ای که سخن گفتن در مورد دین سهل و ساده‌تر از سخن گفتن در مورد دنیا گشته است.

پروردگارا ما را در دینمان دچار مصیبت مگردان، و دنیا را مهمترین هدفمان، و منتهای علممان قرار مده!

در یکی از مجلات گفتگوی زن رقاصه‌ای را مطالعه کردم، او جوانان متعهد را متهم به تندروی و عدم فهم صحیح دین نموده بود و می‌گفت: مگر رقص چیست؟! رقص یک نوع عمل و کار است، و کار هم عبادت است، من با این رقاصگی عبادت خدا را به جا می‌آورم!

و هنگامی که از زنی هنرپیشه درخصوص صحنه‌های محرک و مهیجی که بر روی صحنه اجرا می‌نماید، همچون بوسیده شدن توسط مردی هنرپیشه یا در آغوش گرفتنش در برابر چشمان مردم، پرسیده شد در جواب گفت: من زن پست و هرزه‌ای نیستم، ضرورت هنری مرا به این کار وامی‌دارد، هنگامی که آن مرد مرا در آغوش گرفته و می‌بوسد چنین می‌پندارم که برادرم است، من زن متدینی هستم.

آیا امتی که دینش خوار و سبک شمرده شده به گونه‌ای که هر سکولار و لیبرال و فاحشه‌ای

۱ـ پیشین (۲ / ۵۳)

در موردش فتوا صادر می‌کند و پیروانش را به متعصب و بنیادگرا و تندرو و میانه‌رو تقسیم می‌کنند، دچار اختلاف و تفرقه نمی‌شود؟!

به راستی بر امت اسلامی واجب است تا در برابر هر احمق و نادانی که می‌خواهد حقایق دین را واژگون نشان داده و در موردش آن گونه سخن بگوید که شایسته‌اش نیست، ایستادگی نموده و جلویش را بگیرد. تنها کسی می‌تواند در موردش سخن گوید که شایستگی آن را داشته باشد، کسانی که نهایت سعی و تلاش خود را مبذول داشته و در طلب رسیدن به آن رنج‌ها کشیده‌اند، این شایستگی با دستوری اداری یا صدور فرمان از سوی کسی به دست نمی‌آید، بلکه با شب بیداری و مطالعهٔ کتابها و هم‌نشینی با علماء و بیش از همه با تقوی و پرهیزکاری به دست می‌آید.

۶ـ عدم اطمینان در نقل و شنیدن و روایت اخبار

این بلایی است که روزگار ما بدان مبتلا شده آن هم چه بلایی!

خداوند گذشتگان ما را مورد مرحمت خویش قرار دهد که هر گاه از چیزی سخن می‌رفت، می‌گفتند: "نام افرادی را که مطلب را از آنان شنیده‌اید برایمان بیان کنید."[۱] و یا می‌گفتند: "اگر اسناد نمی‌بود، هر که هر آنچه می‌خواست می‌گفت."[۲]

چه بسیارند خبرهایی که حقیقت آنها واژگون گشته، یا جعل شده‌اند، قطعاً راویان، آفت خبرهایند.

جای بسی شگفتی است که مردم در یک کار دنیایی نهایت دقت و حساسیت را به خرج می‌دهند، مثلاً اگر شاهدی را نزد قاضی درخصوص مال کمی ببینند در مورد شاهد و عدالتش به جستجو می‌پردازند، اما اگر در مورد دعوتگران و علمای امت، مسائل و مطالب بزرگی بیان شود در مورد آن تحقیق و جست وجو نمی‌کنند، از شخص روایت کننده سؤالاتی به عمل نیاورده، درخصوص مطلب نقل شده و درستی یا نادرستی آن تحقیق نمی‌کنند.

ای کاش! هر گاه شخصی سخنی را به عالمی یا دعوتگری یا مذهبی نسبت می‌داد، از او پرسیده می‌شد که: چه دلیلی داری؟ آیا با چشم خودت دیدی؟ یا با گوشت شنیدی؟ آیا این سخن را از کسی نقل می‌کنی که مورد اطمینان مردم است؟ یا شاهد و گواهی قطعی داری که گواهی دهد: سخنت راست و درست است؟ اگر دلیلش را بیان کرد صحت و درستی وجه الدلالهٔ

۱ـ أخرجه مسلم فی مقدمة صحیحه عن محمد بن سیرین (نووی ۱ / ۸۴).

۲ـ أخرجه مسلم فی مقدمة صحیحه عن عبدالله بن المبارک (نووی ۱ / ۸۷).

آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، اگر گفت: از مردم شنیدم که چنین می‌گفتند، یا چنان می‌گویند، به او می‌گوییم: تو یکی از این دو هستی، یا آدم ساده و زودباوری هستی، که به اتفاق تمام علمای امت سخن یک نفر با چنین مشخصاتی پذیرفتنی نیست، یا شخص دروغگو و افترا زنی هستی که به هیچ وجه سخن چنین کسی مورد پذیرش نیست، و باید که از خداوند طلب بخشش و مغفرت نماید.

بدین ترتیب گفتار و سخن نادرست، و اسباب خصومت و تفرقه، در همان زمان و مکان تولدش به خاک سپرده می‌شود. اما این که می‌بینی بعضی از مبلغین تفرقه و فتنه‌جویان در صف انسانهای متعهد و دانش‌پژوهان نفوذ کرده‌اند، تو را نفریبد، زیرا آنان بازیچه‌های دست شیطان‌اند که بدان وسیله خواست و آرزویش را محقق می‌گردانند، بسیارند افرادی که مطلبی را می‌شنوند اما آن را به طریق دیگری می‌فهمند، سپس به شیوهٔ دیگری نیز آن را رواج می‌دهند، - اگر در پس پردهٔ آن دشمنان و مزدورانی از فرزندان مسلمانان نباشند - هنگامی که آن مطالب را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهی، می‌بینی چیزی جز یاوه و چرند و پرند نبوده است.

ولا حول ولا قوة الّاباللّه

۷ـ دسیسه‌ها و توطئه‌های دشمنان و منافقان

دشمنی اینان در حق ما آشکار و یقینی است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَايَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَاعُوا۟﴾

(بقره/ ۲۱۷)

«(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند.»

این دشمنی از دیرباز وجود داشته و هرگز پایان نمی‌پذیرد .پیامبرﷺ در حدیثی می‌فرمایند: شیطان از این که در جزیرةالعرب مورد پرستش قرار گیرد، ناامید گشته، ولی خشنود است که می‌تواند میان مؤمنان فتنه‌انگیزی کند.[۱]

هنگامی که یهودیان و منافقان از رویارویی مستقیم با مؤمنین که در قالب یک صف واحد به رهبری پیامبر عظیم الشان اسلام قرار داشتند، عقیم و ناتوان ماندند، اقدام به ایجاد اختلاف و نزاع و برانگیختن تعصبات میان آنان نمودند. خداوند می‌فرماید:

۱ـ رواه مسلم فی صحیحه (نووی ۱۷ / ۱۵۶).

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالاً وَلَأَوْضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (توبه / ۴۷)

«اگر آنان همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شر و فساد بر شما نمی‌افزودند، و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و مشغول آشفتن و گول زدن و برگرداندتان از دین می‌شدند. در میانتان هم کسانی هستند که سخن ایشان را بشنوند (و دعوت تفرقه‌آمیز و فتنه‌برانگیز ایشان را بپذیرند.) خداوند به حال ستمگران داناست.»

بسیارند منافقانی که زبانی آگاه و گفتاری نغز و شیوا دارند، و در لباس اهل تقوی به میان مؤمنین خزیده و در حقیقت، نقش **عبدالله بن سبأ** را ایفا می‌کنند که با عبادات و نوافلش مردم را فریفته و همه می‌دانیم چه فتنه‌هایی میان مسلمانان بر پا کرد. گمان مبر که صاحب چنین نقشی در هیأت فاجران و گناهکاران وارد می‌شود بلکه با آمادگی خاصی وارد می‌شوند تا حال و وضعشان با دور و نقششان مناسب باشد. در اینجا مناسب است که تحلیل خبری رادیو آمریکا از شورای امنیت ملی آن کشور درخصوص چگونگی اجرای نظم نوین جهانی را بیان کنیم، در این گزارش در مورد نحوهٔ تفوق بر اسلام‌گرایان چنین آمده است: ایجاد اختلاف دربارهٔ مسایلی همچون حجاب زنان و این که آیا لازم است دست‌ها و صورت را بپوشانند یا نه، همچنین ایجاد تفرقه میان احزاب و جریانات اسلامی، و برانگیختن نزاع میان دعوتگران و حکومت‌هایی که ادعای اسلامی بودن را دارند.

آری دشمنان طرحها و نقشه‌ها دارند، و در راه اجرایش تلاش و کوشش نموده، و جنگ‌ها به پا می‌نمایند، آن گاه هر نادان و سفیهی، یا گماشته و مزدوری مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد، و هر روز امت اسلامی دچار نابودی و ویرانی می‌شود و مواضع جدیدی با دست دشمنان فتح می‌شود، قرآن‌ها پاره شده، مساجد ویران گشته، حرمتها هتک شده، و فرزندان این امت گرفتار و اسیر کلیساهای مسیحی و معابد یهودی گشته، و مسجد الاقصی توسط صهیونیست‌ها و نوادگان هرزه و فاسدشان که برادران خوکها و میمونها هستند به تاراج می‌رود، و امت اسلامی هر روز دچار ننگ و عار و خفت و ذلت دیگری می‌شود.

آنانی که اختلافات را برمی‌انگیزند و به شعله‌هایش دامن می‌زنند، غافلانه در گمراهی گرفتار آمده و دیوانه‌وار در آن فرو رفته‌اند، شگفتا از این مصیبت!

فانا لله و انا الیه راجعون



فصل سوم

علل اختلاف مشروع

۱- مقدمه
۲- تفاوت عقل‌ها و فهم‌ها
۳- سرشت زبان عربی
۴- اختلاف در برخی از قواعد اجتهاد و استنباط
۵- اختلاف در حجیت برخی از ادله
۶- اختلاف در مورد ثبوت و پذیرش پاره‌ای از سنت‌های نبوی
۷- اختلاف در فهم بعضی از نصوص شرعی
۸- اختلاف در تطبیق احکام بر رویدادهای جدید و فراوان
۹- اختلاف در میزان مصالح و مفاسد هر کاری

علل اختلاف مشروع

مقدمه:

همان گونه که اختلاف ناپسند و مذموم علل مخصوص به خود را دارد که می‌توانیم آنها را رفع و برطرف نماییم و به لحاظ شرعی هم موظف به رفع آنها هستیم، اختلاف مشروع نیز اسبابی دارد که نمی‌توانیم آنها را رفع و برطرف نماییم و کسی که بر پایه آن اسباب مخالفتی بروز دهد، مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد، زیرا اینها مقبول شرع هستند، نهایت چیزی که مطلوب است، اینست که آداب و ضوابطی را که خداوند مقرر فرموده رعایت کرده و لازم است که همگان خود را بدان آداب بیارایند، در آن صورت وجود این اختلافات هیچ عیبی ندارد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در تفسیر آیهٔ زیر به این مهم اشاره کرده است:

﴿وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي ٱلْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ ٱلْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ* فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كُلًّا آتَيْنَا حُكْماً وَ عِلْماً﴾

(انبیاء / ۷۹ ـ ۷۸)

«و (یاد کن) داود و سلیمان را، هنگامی که درباره کشتزاری که گوسفندان مردمانی، شبانگاهان در آن چریده و تباهش کرده بودند، داوری می‌کردند، و ما شاهد داوری آنان بودیم. (ما بهترین راه حل در مسأله) قضاوت را به سلیمان فهماندیم، و به هریک از آن دو داوری و دانش آموختیم.»

می‌گوید: میان انبیاء نیز اختلاف روی داده، و علما وارثان انبیاء هستند، یکی از ویژگی‌های این وراثت وقوع اختلاف میان آنان نیز می‌باشد، بلکه به طریق اولی اختلاف میان علما نمود بیشتری دارد.[۱] خداوند در قرآن، همان طور که به اختلاف میان داود و سلیمان اشاره نموده،

۱ـ الفتاوی (۳۳ / ۲۹).

اختلاف میان موسی و هارون را هم یادآور شده است تا هم بیان کند که اختلاف امری حتمی بوده، و هم تسلی خاطری باشد برای امت اسلامی، زیرا اگر خداوند اراده می‌فرمود آن را برمی چید.

عواملی که سبب بروز اختلاف می‌شوند عبارتند از: ۱ـ عواملی که به شخص مجتهد باز می‌گردند ۲ـ عواملی که به خود وحی برمی گردد ۳ـ برخی از آنها به زبانی برمی گردند که وحی بدان نازل شده است ۴ـ پاره‌ای از آنها به طریقه انتقال وحی بازمی‌گردند ۵ـ و آنهایی که به سرشت رویدادهایی که از لحاظ شرعی و ارزشی حکم آن در شرع مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، برمی‌گردند.

در میان گذشتگان نیز اختلاف روی داده، هر چند بعضی از آنها را خداوند مورد ملامت و سرزنش قرار داده، و بعضی را نکوهش ننموده، همین نشان می‌دهد که می‌توان بعضی از این اختلافات را از میان بر چید و دین نیز خواهان دوری گرفتن از آنهاست، و برخی از این‌ها را نمی‌توان دفع نمود و دین نیز دستور به اجتناب از آن نداده است.

علت‌ها:

حال این علت‌ها را به شکل کوتاه و مختصر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

علت اول: متفاوت بودن میزان توانایی‌های عقلی و فهمی انسان‌ها

از جمله معجزات خداوند در آفرینش آدمیان اینست که در میان میلیاردها انسان دو نفر رانمی یابی که از هر حیث مشابه همدیگر باشند حتی اختلاف آدمیان از لحاظ قدرت عقل و درک و فهم و بینش بسیار بیشتر از تفاوت آنها در شکل ظاهریشان می‌باشد همچنین رشد عقلانی آدمی بسیار بیشتر از رشد جسمانی اوست، زیرا فرق میان عقل آدمی در بزرگسالی و کودکی به مراتب بیشتر از فرق میان جسم آدمی در بزرگسالی و کودکی است و این درست عکس دیگر مخلوقات است؛ زیرا جسم در آنها رشد یافته اما قوای ادراک و فهمشان تغییر محسوسی نمی‌یابد حتی هنگامی که آدمی تصمیم به آموزش بعضی از مهارتهای محدود و مشخص به حیوانات می‌گیرد، نیازمند صرف تلاش و کوشش بسیاری است، این کجا و ابداعاتی که عقل انسانها در زمینهٔ علوم و ادبیات و فرهنگ، مدنیت و شهرنشینی و تئوریهای نظری، و ساخت کارخانه‌ها و آسمانخراش‌ها و سدها، همچنین تولید ابزار آلات و ادوات ارائه داده است، کجا؟!

عقل‌ها و دست‌آوردهایشان و تاثیراتی را که از خود به جای می‌گذارند تفاوتهای فاحش و بزرگ با هم دارند، هیچ گاه دو عقل را نمی‌یابی که در همهٔ موارد و مسائل و قضایا مطابق هم باشند.

شکی نیست که عقل‌ها مناط تکلیف هستند، به وسیله عقل وحی دریافت و فهم شده و به واسطه آن خداوند مورد پرستش قرار می‌گیرد ،لذا هر گاه که عقل از دست رود ،تکلیف نیز از میان رفته وچیزی بر او نوشته نمی‌شود.[۱]

تفاوت عقل‌ها در فهم نصوص شرعی و تطبیق آن بررخدادهای جدید از مهمترین علل اختلاف است.

هرگاه آدمی نهایت سعی و تلاش خویش را جهت دست‌یابی به حق به کار ببرد دیگر جای هیچ گونه سرزنشی بر او نیست، پیامبر ﷺ می‌فرماید: وقتی که حاکم و قاضی در قضاوت و حکم خود تلاش و کوشش نمایند و در این قضاوت به درستی و حق حکم کنند، دو ثواب و اجرا دارند (یکی ثواب تلاش و زحمتی که کشیده‌اند و دیگری ثواب تشخیص حق و حکم به آن) و اگر بعد از تلاش و زحمت به خطا و اشتباه حکم نمایند، تنها یک اجرا دارند (که اجرا تلاش و زحمت است)".[۲] در همین زمینه خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره / ۲۸۶)

«خداوند به هیچ کس جز به اندازهٔ توانائیش تکلیف نمی‌کند.»

اسلام آئینی واقعی است و پیروانش را در فضایی از خیال‌پردازی و آرمان‌گرایی و اوهام رها نمی‌کند تا هر گونه بخواهند زندگی کنند. اگر توان و قدرت آدمی همین میزان است، خداوند نسبت به صداقت او در طلب حق، علم و آگاهی دارد، و هر گاه در کارهایش به حق حکم کند دو پاداش به او تعلق می‌گیرد، پاداشی به خاطر تشخیص درستش و اجری به خاطر تلاش شخص، مادام که قدرت و امکاناتش به همین اندازه باشد.

رفع این علت امکان‌پذیر نیست زیرا نمی‌توان همهٔ انسانها را از لحاظ عقلی همچون یک

۱ـ پیامبر ﷺ فرموده است: " از سه کس قلم تکلیف برداشته شده است: کسی که به خواب رفته است تا این که بیدار گردد و از کودک تا این که به سن احتلام برسد و از دیوانه تا عاقل گردد و عقلش برگردد." رواه الامام أحمد (۶ / ۱۰۰)، و أبوداود (۲ / ۷۲)، والنسائی (۶ / ۱۵۶)، و ابن ماجه (۱ / ۶۵۸)، و الدارمی (۱ / ۱۷۱) و ابن‌حبان (۱ / ۱۷۸)، و البیهقی (۶ / ۸۴)، و الحاکم (۲/ ۵۹)، و قال: صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه، و وافقه الذهبی، و صححه السیوطی.

۲ـ لؤلؤ والمرجان، ج ۲، ص ۳۳۳ ، ترجمه ابوبکر حسن‌زاده.

نسخه همانند در نظر گرفت، پس ناگزیر باید با این علت تقدیر شده، کنار آمده و با آن زیست و وجودش را انکار نکرد، این علت به سرشت تکوین آدمی باز می‌گردد و این که بر او تکلیف شده که شرع را در حد توان خود دریافته و به تطبیق آن اقدام کرده باشد.

علت دوم: سرشت زبان عربی

وحی با این زبان نازل گشته و بر اساس قواعد آن فهمیده می‌شود، در این زبان مترادف و مشترک، حقیقت و مجاز، نص و ظاهر، مجمل و مبین وجود دارد.[۱] و شکی نیست که این عوامل لغوی زمینه بروز اختلاف در فهم نصوص شرعی را مهیا می‌کنند.

این بابی گسترده و وسیع است که فقط کسی بخوبی آن را درک می‌کند که با علوم لغت از جمله: نحو، صرف، اشتقاق، بیان، بدیع، ادبیات و غیره پیوند و ارتباط داشته باشد.

بسیاری از اختلافات در مباحث اصول فقه و قواعد فقهی، و به تبع آن اختلاف در فقه و فتوی به همین امر باز می‌گردد.

در این خصوص می‌توان مثالی همچون اشتراک لفظی را بیان کرد، اشتراک عبارتست از تعدد معانی در یک لفظ، و یا یک عبارت به شرطی که در سیاق و متن چیزی وارد نشده باشد که مراد از این معانی را مشخص و تعریف کند، یا از قرائن نتوان چیزی یافت که مراد را مشخص نماید، اشتراک اقسامی دارد: از جمله اشتراک در یک لفظ مفرد واحد، یا اشتراک در ترکیب‌ها و جمله‌ها، اشتراک به سبب آنچه بر کلام عارض می‌شود از جمله اعراب یا صرف یا اشتراک میان معانی مختلف متضاد، یا اشتراک میان معانی مختلف غیر متضاد.

مثال‌های قرآنی

از جمله مثال‌ها در مورد اشتراک در یک لفظ واحد کلمهٔ (قرء) است که در این آیه آمده است:

﴿ وَ ٱلْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (بقره / ۲۲۸)

«و زنان مطلقه باید (بعد از طلاق) به مدت سه بار عادت ماهانه (و یا سه بار پاک شدن از حیض) انتظار بکشند (و عده نگه دارند، تا روشن شود که حامله نیستند).»

۱- برای آشنایی بیشتر با این اصطلاحات می‌توان به کتاب مبانی فقه، تألیف: عبدالکریم محمدی ص ۴۶ - ۴۴، ۱۱۲، و همچنین اصول فقه شافعی تألیف: کانی مشکانی ص ۵۶ مراجعه نمود.

گروهی از علماء می‌گویند: مراد از (قرء) سه بار پاک شدن از حیض است، و گروهی می‌گویند: سه بار عادت ماهانه است، و هر دو معنی در لغت عرب وارد گشته است و هر دو گروه نیز دلایلی دارند که در این جا مجال بیان و تفصیل آن نیست.

در مورد اشتراک، به سبب ترکیب کلام و بنای کلمات بر یکدیگر، می‌توان به این سخن خداوند استناد نمود:

﴿لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/ ۲۲۷ - ۲۲۶)

«کسانی که زنان خویش را ایلاء می‌نمایند (یعنی سوگند یاد می‌کنند که با ایشان آمیزش جنسی ننمایند) حق دارند چهار ماه انتظار بکشند (در این فرصت) اگر بازگشت کردند (و سوگند خویش را نادیده گرفتند و با زنان خود همبستر شدند، چه بهتر، کفارهٔ سوگند را می‌پردازند و ازدواج به حالت خود باقی است) چه خداوند بسی آمرزنده و مهربان است. و اگر تصمیم بر جدائی گرفتند (باید بدانند که گفتار و کردارشان از دید خدا پنهان نمی‌ماند) چه خداوند شنوا و دانا است.»

علماء در این مورد دو گروه شده‌اند: عده‌ای پایان بازگشت و رجوع را پایان چهارماه و برخی پس از آن دانسته‌اند و اختلافشان نیز از اینجا سرچشمه می‌گیرد که: آیا فاء در (فإن فاؤوا) برای ترتیب ذکری است یا ترتیب معنوی؟

و از جمله مثالها در مورد اشتراک به سبب عارض شدن اعراب یا صرف، این آیه است:

﴿وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم مِن نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ﴾ (نساء/ ۲۳)

«و (خداوند بر شما حرام نموده است) ازدواج با مادران همسرانتان، و دختران همسرانتان از مردان دیگر که تحت کفالت و رعایت شما پرورش یافته و با مادرانشان همبستر شده‌اید.»

با توجه به قید همبستری، آیا حرام بودن فقط شامل دختر همسر می‌شود یا مادر همسر را نیز شامل می‌شود؟

همچنین در این سخن خداوند:

﴿وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ﴾ (بقره / ۲۸۲)

«و نویسنده و گواه نباید که زیان ببینند و نباید که زیان برسانند.»

آیا اصل کلمهٔ "یضار" بنایش فعل معلوم است که در نتیجه خطاب به نویسنده و گواه است (نویسنده و گواه نباید که زیان ببینند) یا بنایش فعل مجهول است که مخاطب غیر آنان را شامل می‌شود (نویسنده و گواه نباید که زیان برسانند)؟

در خصوص هر نظری، علما کم و زیاد، سخن‌ها گفته‌اند، هر چند دلیلشان ضعیف یا قوی باشد، اما سبب اختلافشان اشتراک است، که آن هم به دلیل ساختارزبا ن و ادبیات عربی است.

همچنین مباحث حقیقت و مجاز، و روا دانستن قیاس یا عدم قیاس در زبان، از مهمترین اسباب اختلاف اهل علم محسوب می‌گردد. به عنوان نمونه به این آیه بنگرید:

﴿أَوْ لاَمَسْتُمُ ٱلنِّسَاءَ﴾ (نساء/ ۴۳)

«یا این که با زنان نزدیکی کردید.»(۱)

گروهی کلمه "لمس" را حمل بر حقیقت آن نموده و گفته‌اند که: لمس زنان، به طور مطلق وضو را باطل می‌کند، و گروهی آن را حمل بر مجاز نموده و گفته‌اند: مراد از آن جماع و همبستری شدن است.

همچنین عده‌ای می‌گویند: شراب حرام آن است که از عصاره انگور به دست آمده و مستی آور باشد، کم یا زیادش فرقی نمی‌کند و برخی می‌گویند: فقط عصاره انگور شراب حرام است، اما غیر از آن اگر کم بوده و مست کننده نباشد، حرام نیست، و این همان مسأله "نبیذ" مشهوری است که فقهای حنفی کوفه و دیگران در موردش سخن‌ها گفته‌اند.

علت سوم: اختلاف در بعضی از قواعد اجتهاد و استنباط

از آنجا که اجتهاد در فهم نصوص قواعدی دارد که احکام به وسیلهٔ آنها استنباط می‌شود، و بعضی از این قواعد نیز متفق علیه بوده، و برخی از جمله مسائل اختلافی می‌باشد، اختلاف در هر قاعده‌ای از این قواعد سبب ایجاد اختلاف در بسیاری از فروع فقهی می‌شود.

از جمله این قواعدی که سبب ایجاد اختلاف میان حنفی‌ها و جمهور گشته به طور مثال عبارتست از:

۱ـ لاَمَسْتُمْ: آمیزش جنسی کردید .لمس نمودید. تفسیر نور ذیل آیه ۴۳ سوره نساء.

۱ـ حجیت مفهوم مخالف:[۱] جمهور می‌گویند: حجت است، و حنفی‌ها می‌گویند: حجت نیست، زیرا غایت آنچه در این مسأله (مفهوم مخالف) وجود دارد دلالت نص بر منطوق آن یا مفهوم موافق با اقسام آن است، اما در نص دلالتی بر مفهوم مخالف وجود نداشته و برای دست‌یابی به حکمش در ادله‌ای دیگر به جستجو می‌پردازیم و از جمله مواردی که در این زمینه بعضی از فروع فقهی بر آن مترتب است این است که جمهور فقها می‌گویند: جایز نیست که نماز جز با تکبیرةالاحرام آغاز شود و نباید جز با سلام دادن از آن خارج شد و به این حدیث استناد می‌کنند: کلید نماز پاکیزگی، و تحریم آن تکبیرةالاحرام و تحلیل آن سلام دادن است.[۲] اما حنفی‌ها می‌گویند: غایت آنچه از این دستور، دریافت می‌شود: مشروعیت ورود به نماز با الله اکبر گفتن و خروج از آن با سلام دادن است، نه این که دخول و خروج جز با گفتن این دو ممکن نباشد.

بدین خاطر حنفی‌ها ورود به نماز با هر ذکری از جمله **سبحان الله والحمدلله و لا اله الّا الله** گفتن، و همچنین خروج از آن با هر کاری که از جنس نماز نباشد را جایز می‌دانند.

به سبب اختلافی که در زمینه این قاعده وجود دارد، اختلافات بسیار زیادی در مسائل فرعی فقه به وجود آمده است.

۲ـ حمل عام بر خاص: جمهور قایل به حمل عام بر خاص هستند، یعنی خاص بعضی از دلالتهای عام را سلب می‌کند و از آن قوی‌تر است؛ زیرا دلالت خاص نزد آنان قطعی بوده و دلالت عام ظنی است، و قطعی قویتر از ظنی است.

اما حنفی‌ها قایل به عدم حمل بر خاص هستند؛ زیرا نزد آنان دلالت عام قطعی بوده و دلالت خاص نیز قطعی است، پس هر دو در قدرت برابرند، به تبع آن در نتیجه هرگاه حکم خاص بر حکم عام وارد گردد آن را نسخ می‌کند.

اختلاف در این قاعده باعث اختلاف بسیاری در فروع فقهی و تطبیقات آن گشته است. به عنوان نمونه می‌توان به حد نصاب زکات مزروعات و میوه‌جات اشاره کرد، حنفی‌ها می‌گویند:

۱ـ برای آگاهی بیشتر از "مفهوم مخالف" مراجعه شود به اصول فقه شافعی ص ۵۱ - ۵۰، الوجیز فی اصول الفقه ص ۳۷۷ - ۳۶۶.

۲ـ رواه الامام احمد (۱ / ۱۲۳)، و ابوداود (۱ / ۸۸)، و الترمذی (۱ / ۳۸)، و ابن ماجه (۱ / ۱۰۱)، و قال الترمذی: هذا الحدیث أصح شی ء فی الباب و أحسن.

به کم و زیاد آنها زکات تعلق می‌گیرد؛ زیرا حدیث مذکور عام است: "آنچه که از آب باران و چشمه‌ها یا به وسیله ریشه آبیاری می‌شود، زکات آن یک دهم ($\frac{۱}{۱۰}$) و آنچه که به وسیله ابزارآلات آبیاری می‌شود، زکات آن نصف یک دهم ($\frac{۰/۵}{۱۰}$) می‌باشد"[۱] اما جمهور می‌گویند: حد نصاب مزروعات و میوه‌جات پنج (اوسق) (برابر با ۶۵۳ کیلوگرم) است چون در صحیحین آمده است: "در مقدار کمتر از پنج (اوسق) زکات واجب نیست"[۲] زیرا با این حدیث، عمومیت حدیث قبلی تخصیص داده شده است.

علت چهارم: اختلاف در حجیت برخی از ادله

امت اسلامی بر حجیت قرآن و سنت صحیح نبوی و اجماع قولی اتفاق دارند، اما در دیگر موارد دچار اختلاف شده‌اند.

اختلاف در پذیرش بعضی از ادله قوی بوده و در برخی دیگر ضعیف است. به عنوان نمونه موارد اختلافی در اجماع عبارتند از:

۱ـ اجماع اهل مدینه، ۲ـ اجماع خلفای راشدین، و همچنین قیاس.

اختلاف در پذیرش دیگر ادله قویتر است، همچون اختلاف در پذیرش حجیت شرایع ادیان گذشته، و سخن صحابی، و مصالح مرسله، و استصحاب، و استحسان و دیگر مواردی که گروهی از اهل علم بدان استناد نموده‌اند.

به محض اختلاف در هر دلیلی از این ادله به تبع آن در فروع و تطبیقات فقهی بسیاری اختلاف روی داده است به گونه‌ای که تعریف یا بررسی دقیق و ریشه‌یابی و ذکر نمونه برای بعضی از آنها، همچون بیان مذاهب و روش اهل علم در مورد آنها، و سخنانشان در بخش‌های فرعی و ادلهٔ هر فرقه‌ای، سخت و دشوار گردیده است.

مهم این است که بدانیم هر چند علما و دعوتگران در استدلال به بعضی از ادله با هم اختلاف داشته‌اند اما هیچ گاه رأی و اندیشهٔ طرف مخالف را انکار و تخطئه نکرده‌اند، هر چند در اصول و فروع بسیاری با هم اختلاف داشته و با هم مباحثات و مناظرات فراوانی صورت داده‌اند.

این مبحث در کتابهای اصول فقه، و قواعد اصولی، فقهی و کتابهای تخریج فرع بر اصل به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

۱ـ أخرجه البخاری عن عبدالله بن عمر (فتح الباری ۳ / ۳۴۷).

۲ـ أخرجه البخاری و مسلم عن أبی سعید الخدری (فتح‌الباری ۳ / ۳۵۰) (نووی ۷ / ۵۰).

علت پنجم: اختلاف در مورد اثبات پاره‌ای از متون شرعی از سنت نبوی

این مبحث مجالی گسترده را به خود اختصاص داده و بسیار در موردش سخن گفته شده و به سبب آن از همان آغاز مورد اختلاف واقع شده سپس در عصرهای بعدی کار بالا گرفته است. چه فراوانند متونی که نزد عده‌ای از مردم به ثبوت رسیده ولی در نزد دیگران ثابت نشده‌است، حال یا به این خاطر که در اصل بدان دست نیافته‌اند، یا به طریقه و شیوه‌ای به آن رسیده‌اند که نزدشان حجت شمرده نمی‌شود، هر چند دیگران همان طریق را مورد اطمینان دانسته‌اند.

چه بسا راویانی که مورد نقد عده‌ای قرار گرفته و دسته‌ای دیگر آنان را مورد اعتماد دانسته‌اند، همچنین در مورد روایت حدیث از فرد **مجهول الحال یا مجهول العین**،[۱] یا کسی که شخصی مورد اطمینان از او روایت کرده ،یا حدیث مرسل باشد،[۲] یا راوی بر خلاف روایتش عمل کند ،یاراوی روایتش را فراموش کند، اختلافات زیادی دیده می‌شود. آیا همه ی اینها مردود دانسته می‌شوند یا بعضی‌ها رد می‌گردد، یا در صورت ثبوت نص نقل شده چیزی از آن مردود شمرده نمی‌شود؟ برای توضیح بیشتر به چند نمونه در زیر اشاره می‌شود:

۱ـ در حدیث فاطمه دختر قیس رضی الله عنها آمده است که: شوهرش او را سه طلاقه داد و پیامبر صلی الله علیه وسلم حق مسکن ونفقه برایش وضع ننمود. عمر رضی الله عنه گفت: قرآن و سنت پیامبران علیهم السلام را به خاطر سخن زنی که نمی‌دانیم سخن را به درستی حفظ کرده یا فراموش نموده، رها نمی‌کنیم، حق مسکن و نفقه به او تعلق می‌گیرد زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿لَاتُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ﴾

(طلاق / ۱)

«زنان را (بعد از طلاق، در مدت عده) از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم (تا پایان عده، از منازل شوهرانشان) بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار زشت و پست آشکاری انجام دهند.»[۳]

۱ـ راوی حدیثی نام و نشان مشخصی دارد و به آن نام و نشان هم ذکر شده است. اما از کسانی است که به ندرت حدیثی را روایت کرده است و فقط یک نفر حدیثی را از او روایت نموده است و محدثین برای معرفی کردن آنها کتابهایی تحت عنوان (وحدان) تألیف کرده‌اند و این اشخاص را (**مجهول العین**) می‌نامند واگر دو نفر یا بیشتر از آنها روایت کنند، اما در مورد موثوق بودن آنها سکوت کرده باشند، آنها را (**مجهول الحال یا مستور**) می‌نامند. کلید حدیث‌شناسی تألیف: ملاعبدالله احمدیان ص ۶۲.

۲ـ حدیثی است که در روایت آن صحابی حذف شده باشد و تابعی بگوید: قال النبی صلی الله علیه وسلم کذا. منبع پیشین ص ۵۵ و ۴۷.

۳ـ أخرجه مسلم (نووی ۱۰ـ۹۴ـ۱۰۷).

۲ـ هنگامی که یاران پیامبر ﷺ به همراه عمر رضی‌الله‌عنه به طرف شام حرکت نمودند، در نزدیکی آنجا شنیدند که آن منطقه دچار طاعون شده، در نتیجه برای ورود به آنجا دچار اختلاف شدند، تا این که عبدالرحمان بن عوف حدیثی در این مورد نقل نمود که جمهور صحابه آن را دریافت نکرده بودند.(۱)

۳ـ ابوهریره رضی‌الله‌عنه فتوی داد: کسی که به هنگام طلوع فجر جنابت داشته باشد روزه‌اش باطل است، اما همچنان که عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: گاهی فجر صادق طلوع می‌کرد ولی پیغمبر ﷺ به واسطهٔ نزدیکی با زنهایش (در شب) هنوز جنابت داشت، و بعد از طلوع غسل می‌کرد، و به روزه‌اش ادامه می‌داد، اما ابوهریره این حدیث را دریافت نکرده بود.(۲)

احادیثی که در مورد ثبوت آنها اختلاف روی داده بسیار است.

به همان میزان که مردم از عصر رسالت دور شده‌اند، اختلاف در ثبوت بعضی از سنت‌ها زیادتر گشته است، اختلافاتی که در بسیاری از مسایل علمی، یا عملی، یا دعوت دیده می‌شود، مترتب بر همین اختلاف است.

کسی که علوم الحدیث و اصطلاحات، و شرح حال روایت‌کنندگان حدیث، و علم جرح و تعدیل را مطالعه کرده باشد می‌داند که این اختلافات عرصه گستردهٔ را به خود اختصاص داده‌اند و همین مقدار اشاره در اینجا کفایت می‌کند.

مورد دیگری را که به این علت (علت پنجم) می‌توان اضافه نمود: اختلافی است که در مورد ترجیح بعضی از متون بر پاره‌ای دیگر یا منسوخ بودن پاره‌ای به وسیلهٔ برخی دیگر، پیش آمده است، این بخش هم گسترده‌تر از مطالب قبلی است.

علت ششم: اختلاف در فهم بعضی از نصوص شرعی

فرقی نمی‌کند که این اختلاف در فهم آیاتی از قرآن یا در احادیثی باشد که به ثبوت رسیده‌اند.

شاید ریشه این اختلاف به همان اوایل دعوت یعنی پیش از این که رسول خدا ﷺ به جوار حق بشتابد، بازگردد. هم چنان که در بنی قریظه روی داد، ابن عمر رضی‌الله‌عنه گوید:

۱ـ متن حدیث: "هر وقت شنیدید طاعون در منطقه‌ای وجود دارد، نباید به آن منطقه بروید و اگر در منطقه‌ای که شما در آنجا زندگی می‌کنید طاعون پیدا شد از آنجا به خاطر فرار از طاعون بیرون نروید" لؤلؤمرجان، ج ۳، ص ۸ ـ ۱۰۵، ترجمه ابوبکر حسن‌زاده، داستان به طور کامل در آنجا بیان شده است.

۲ـ لؤلؤمرجان ،ج۲، ص ۲۰ـ ۱۹.

پیغمبر ﷺ وقتی از جنگ احزاب به مدینه برگشت به ما دستور داد که: "نباید کسی نماز عصرش را بخواند مگر در محل اقامت بنی قریظه" در راه زمان خواندن نماز عصر فرا رسید، گروهی گفتند: نماز عصر را تا به بنی قریظه نرسیم نمی‌خوانیم، ولی گروه دیگر گفتند: ما نمازمان را در راه می‌خوانیم.

بر هیچ یک از ما اعتراضی نشد، سپس جریان را برای پیغمبر ﷺ بازگو کردند، پیغمبر ﷺ نسبت به هیچ یک از دو دسته ایرادی نگرفت.(۱)

اختلاف در فهم نصوص شرعی امری طبیعی است، زیرا وجه الدلاله بسیاری از آنها ظنی است و اندیشه‌ها نیز در فهم مراد آن دارای درجات متفاوتی هستند و همین راز ماندگاری شریعت است.

اما آن دسته از نصوص که دلالتی قطعی دارند و فقط یک معنا از آن برداشت می‌شود، اختلافی در آن وجود ندارد، اما این دسته بخش کوچکی از نصوص شرعی را تشکیل می‌دهند.

گاه پیامبر ﷺ کاری را انجام داده و بعدها علما در فهم مراد آن دچار اختلاف گشته‌اند، همچنان که در بسیاری از اعمال حج چنین است، گروهی انجام آنها را واجب دانسته، و دسته‌ای دیگر آن را سنت پنداشته‌اند و همچنین است پاره‌ای از افعال و اقوال نماز.

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: "ذبح جنین همان ذبح مادرش می‌باشد و ذبح مادرش ذبح آن هم می‌باشد."(۲)

جنین، بچه درون شکم شتر یا گاو و یا گوسفند است در هنگامی که ذبح می‌شود. گروهی از علما چنین برداشت کرده‌اند که ذبح مادر به منزلهٔ ذبح جنین نیز می‌باشد. و گروهی چنین فهم کرده‌اند که هم چنان که مادرش را ذبح می‌کنید جنین رانیز ذبح کنید.

مثال دیگر سخن خداوند درآیه وضو است:

﴿وَ اَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ﴾ (مائده / ۶)

«و سرهای خود (همه یا قسمتی از آنها) را مسح کنید.»

گروهی چنین فهمیده‌اند که باید همه سر را مسح نمود و عده‌ای دیگر مسح قسمتی از آن را کافی دانسته‌اند.

به راستی در این مورد مثال‌های بسیاری وجود دارد.

۱ـ لؤلؤوالمرجان، ج ۲، ص ۳۶۸ ـ ۳۶۷، ترجمه ابوبکر حسن‌زاده.

۲ـ رواه الامام أحمد (۱۳/۳)، و أبوداود (۸ / ۲۵)، والترمذی (۵ / ۴۸)، وابن ماجه (۲ / ۱۰۶۷)، و قال الترمذی: حدیث حسن.

علت هفتم: اختلاف در تطبیق احکام بر رویدادهای جدید و فراوان

یعنی در اصل حکم اختلافی روی نداده، اما در گنجاندن رویداد جدید تحت این حکم جای بحث است، گروهی معتقدند که رویداد جدید هم منطبق بر آن است و گروهی دیگر چنین برداشتی ندارند.

اختلافی در فهم متن، و در شناخت حکم وجود ندارد بلکه محل اختلاف در تطبیق آن بر حوادث و رویدادهای جدید است.

مثلاً اختلافی در این نیست که حد کسی که مشروب خورده چنین و چنان است، اما آنچه محل اختلاف است اینست که آیا در این واقعه نوشیدن شراب از سوی این شخص روی داده است؟

مثالی دیگر، در این که باید شخص مبتدعی که مردم را به بدعتش فرا می‌خواند، تبعید نمود اختلافی نیست؛ اما آنچه مورد اختلاف است این است که آیا این کار فلانی بدعت است یا نه؟ اگر بدعت است آیا مردم را نیز بدان فرا خوانده یا نه؟

علمای اصولی این بخش را "تحقیق مناط" نام نهاده‌اند و بیشترین اختلاف در این مورد روی داده است یعنی آنان در اصل حکم با هم اختلافی نداشته‌اند اما در چگونگی تطبیق واقعیت جدید بر آن حکم اختلاف پیدا کرده‌اند.

نمونه‌ای از واقعیت عصر حاضر

مثالی زنده از مشکلی که مردم با آن در گیرند رابیان می‌کنیم، و آن حکم مرغ و گوشتهایی است که به صورت ذبح شده وارد ممالک اسلامی می‌شود.

این رویدادی جدید و تازه است، و علما در مورد این که کدام حکم در مورد آن تطبیق می‌یابد با هم اختلاف نظر دارند.

گروهی می‌گویند: حکم حیوان مردار را دارد و اصل در هر حیوان مرداری حرام بودن آنست، مگر این که ثابت شده باشد که به صورتی شرعی ذبح شده است.

این قاعده در اصل صحیح بوده و محل اختلاف نیست و ابهامی در آن وجود ندارد اما آنچه مورد اختلاف است اینست که آیا این قاعده بر این مورد منطبق است یا نه؟

گروهی دیگر از علماء می‌گویند: جزو ذبائح[1] اهل کتاب است و ذبائح اهل کتاب در اصل حلال هستند، مگر این که ثابت شود به صورت شرعی ذبح نشده‌اند.

۱ـ یعنی چیزهایی که سر بریده شده‌اند.

این قاعده هم صحیح بوده و محل اختلاف نیست، اما اختلاف در تطبیق آن بر این رویداد است (که آیا می‌توان آن را بر این رویداد تطبیق داد یا خیر؟).

در نتیجه می‌بینی که اختلاف در این مسأله بر اساس قواعد علمی و شرعی روی داده که مقبول می‌باشد، با این وصف گروهی نیز چنین می‌پندارند که اختلاف در این مورد بیهوده و عبث است. و تعجب می‌کنند که چگونه علماء در این گونه موارد دچار اختلاف می‌شوند.

چه فراوانند رویدادهایی که به سبب آنها میان دعوتگران و علما، اختلاف ایجاد گردیده است در حالی که همگان تلاش و کوشش نموده و نهایت سعی خود را به کار می‌گیرند، و به یاری خدا معذور بوده و پاداش خود را دریافت خواهند کرد.

علت هشتم: اختلاف در میزان مصالح و مفاسد هر کاری

یعنی این که علما هم در اصل حکم و هم در تطبیق آن بر این رویداد اختلافی ندارند، اما در مورد میزان مصلحت و مفسده‌ای که بعدها بر اثر تطبیق حکم روی می‌دهد با هم اختلاف دارند.

به عنوان نمونه کاری زشت و ناپسند در جامعه رواج می‌یابد، در این که آن کار منکر و باطل است دعوتگران با هم اختلافی ندارند و متفق هم هستند که برخورد با کار زشت و منکر حکمی شرعی است اما آنان در مورد آثار این برخورد با هم اختلاف پیدا می‌کنند، گروهی چنین می‌بینند که برخورد با این منکر، موجب منکر بزرگتری می‌شود در نتیجه بهتر آنست که اکنون سکوت کرده و صبر و تحمل پیشه سازند.

گروهی دیگر چنین می‌بینند که این کار زشت، بسیار بزرگتر و تأثیر گذارتر از عواقب برخورد با آنست، در نتیجه برخورد با آن منکر و از بین بردن آن و تحمل مشکلات و درگیریهایی که بر اثر آن به وجود می‌آید را، واجب می‌بینند، پاداش هر دو گروه هم نزد خدا خواهد بود.

فقه و فهم درست مصالح و مفاسد و موازنهٔ میان آن‌ها، فقهی گرانمایه و ارجمند است، و بر پایهٔ مقاصد شریعت بنا یافته و هر امری در تحت آن قابل بررسی است، در نتیجه

ضروریات[۱] مقدم برحاجیات،[۲] و حاجیات مقدم بر تحسینیات[۳] است.

و اصل این امر نیز در کتاب خداوند موجود است به طور مثال خداوند در آیه ۱۰۸ سوره انعام می‌فرماید: "(ای مؤمنان) به معبودها و بتهائی که مشرکان به جز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوز کارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند."

و یا در آیه ۷۹ سوره کهف، خضر هدف از معیوب کردن کشتی را چنین بیان می‌کند که: "من خواستم آن را معیوب کنم (چرا که) سر راه آنان پادشاه ستمگری بود که همه کشتی‌ها (ی سالم) را غصب می‌کرد و می‌برد."

در این فقه (مقاصد شریعت)،[۴] لوازم و تدابیر هر مفسده و مصلحتی در نظر گرفته شده است، و ائمهٔ اسلام بسیاری از فقه خود را بر آن بنا نهاده‌اند، که خود از مهمترین علت‌های اختلافشان است.

این هشت مورد مهمترین علتهای اختلاف مشروع می‌باشند اما برای این که اختلافی که مبتنی بر این اسباب است به اختلاف و تفرقه مذموم تبدیل نشود آداب و ضوابطی وجود دارند که باید آنها را شناخت و خود را به زیورشان آراست، حال به مهمترین آنها اشاره می‌شود.

۱ـ یعنی اموری که زندگی انسان از لحاظ دینی و دنیوی بدان متوقف است، به طوری که با فقدان هریک از آنها نظم زندگی بشر در هر دو سرای مختل خواهد شد، و آن بر پنج قسم است: ۱ـ دین ۲ـ نفس ۳ـ عقل ۴ـ عرض ۵ـ مال. وتمام شریعت از دو جهت متوجه این پنج اصل ضروری است: ۱ـ از جهت تحقق و ایجاد آن اصول ۲ـ از جهت محافظت بر بقای آن اصول، برگرفته از کتاب اجتهاد و سیر تاریخی آن، تالیف: احمد نعمتی، ص ۱۴۴.

۲ـ و آن عبارت است از اموری که انسان جهت آسانی کار و رفع مشقت بدان نیازمند است، همان ص ۱۴۵.

۳ـ اموری که مقتضی آداب عالی و اخلاق فاضله‌ای برای انسان باشد، و فقدان آنها نظام زندگی را مختل نمی‌سازد و انسان را دچار مشقت و تنگنا نمی‌کند بلکه با نبودن آنها انسان دچار نقص شخصیت و خلل در مکارم اخلاقی خواهد شد، لذا شارع جهت سد آن خلل و نقایص، مصالح نیکو و پسندیده‌ای را تشریع نموده است، همان ص ۱۴۵.

۴ـ بهترین کتاب‌ها در این زمینه ۱ـ الموافقات تألیف امام شاطبی ۲ـ مقاصد الشریعه تألیف: ابن عاشور ۳ـ قواعد الاحکام فی مصالح الانام تألیف: عزبن عبدالسلام می‌باشد که ان شاءالله در آینده‌ای نزدیک این آثار توسط مخلصانی متخصص و خبره ترجمه و در اختیار علاقمندان قرار گیرد.



فصل چهارم

آداب اختلاف

۱ـ اخلاص، و دوری از هوی و هوس
۲ـ ارجاع اختلاف‌ها به کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ
۳ـ داشتن حسن ظن نسبت به مخالف، و عدم متهم ساختن او به سوء نیت یا ترور شخصیتی‌اش.
۴ـ پای بندی به گفتگوی احسن، و دوری از نزاع و مشاجره و دشمنی
۵ـ دوری از وارد شدن در جزئیات به هنگام بررسی نصوص شرعی یا سخنان اهل علم و دعوت
۶- تمایز قایل شدن میان موارد اجماع و مـوارداخـتلاف و تـفکیک نمودن اختلاف مشروع و نامشروع از هم
۷- احتیاط و دوراندیشی، و توجه به مقاصد
۸- در نظر داشتن عوارض جهل و اکراه و تأویل

آداب اختلاف

شیخ الاسلام ابن تیمیهﷺ درباره ائمه چنین می‌گوید: "موارد اتفاق آن بزرگواران حجت برّان، و اختلاقشان رحمت بی‌کران است"(۱)

اگر این اختلاف، آداب شرعی خود را از دست دهد ـ پناه بر خدا ـ از رحمت به مصیبت و خصومت تبدیل می‌گردد.

مهمترین آدابی که همهٔ کسانی که باهم اختلاف دارند باید مراعات نمایند عبارتند از:

۱ـ اخلاص، و دوری از هوی و هوس

زیرا اخلاص شرط اصلی پذیرش هر کاری است، خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لايُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدَا﴾ (کهف/۱۱۰)

«پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

و یا می‌فرماید:

﴿وَ مَآ أُمِرُوآ إِلاَّ لِيَعْبُدُوا اَللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ﴾ (بینه / ۵)

«در حالی که جزاین بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه خدای را بپرستند.»

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: "ثواب هر کاری به قصد و نیت آن بستگی دارد."(۲)

بر هر کسی که خداوند منزلتی در علم و دعوت بدو ارزانی داشته واجب است که هنگام

۱ـ الفتاوی (۳۰/۸۰).

۲ـ لؤلؤ و المرجان، ج ۱، ص ۲۲.

سخن از قضایای دینی و مسائل شرعی از هوی و هوس دوری گرفته، و انگیزه او از این کار علاقه به بروز و نمود، و پیروزی بر دیگران نباشد، زیرا هم چنان که روایت شده. "کسی که علم را به این منظور فراگیرد که با آن به مناظره با علما برخیزد، یا در دل ناآگاهان شبهه و تردید ایجاد کند، یا مردم را متوجه خود نماید، خداوند او را داخل آتش می‌گرداند."(۱)

- پناه بر خدا - کسی که با سرباز هوس، و سلاح تعصب وارد مسایل اختلافی گردد، به ندرت موفق می‌گردد. به علاوه کارهای نیکش نیز طعمه حریق گشته و هنگام ملاقات پروردگارش پشیمان و زیانمند است. نشانه و علامت شخص با اخلاص اینست که آشکار شدن حق توسط او یا طرف مخالفش در نزد او یکسان است، حق را از هرکه باشد می‌پذیرد، حتی اگر کودکی باشد، همان گونه که حضرت عمر رضی الله عنه گفت: "زنی حق را دریافت و عمر دچار اشتباه شد."

بر هر عالم و دعوتگری واجب است که در هنگامهٔ ظهور مسائل اختلافی، درونش را بررسی کرده، و در نیتش دقت نظر نماید، و درون قلبش را مورد کنکاش قراردهد که آیا او با این علمش خواهان جلب رضایت خدا و سعادت در آخرت است، یا نه، در پی چیزهای دیگری است؟ در این هنگام پاپیش نهاده یا عقب بکشد.

سخن در این خصوص و ضرورت و اهمیت آن به درازا می‌کشد، اما در اینجا همین اشاره ما را کافی است.

۲- ارجاع اختلاف‌ها به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم

یعنی قرآن و سنت صحیح نبوی صلی الله علیه وسلم مقیاس و میزانی باشد برای داوری و قضاوت میان هر اندیشه و سخن و مذهبی، و همواره این سخن خداوند در زندگی مردم متحقق باشد که:

﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (نساء/ ۵۹)

«اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضهٔ به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید).»

با این کار ما مرجعیت برتر را به وحی نازل شده از سوی خداوند اعطا کرده‌ایم و در هر کاری حق وحقیقت را باید در پرتو کتاب خدا وسنت مبارک نبوی جستجو کرد ،زیرا سخن هر

۱- رواه الترمذی (۷ / ۴۱۴) و قال: هذا حدیث غریب، وحسنه السیوطی.

کسی قابل پذیرش و رد می‌باشد جز کلام رسول الله ﷺ زیرا آنچه از سوی خدا به سوی او فرستاده شده پاک و معصوم است. هنگامی که مسلمانان به سوی این حقیقت بازگشته و آن را در زندگی خود حاکم گردانند و سخن خدا و رسول ﷺ را با جان و دل پذیرفته و بدان اقرار نمایند. در نتیجه بسیاری از اختلافات میان دعوتگران دین خدا از میان خواهد رفت.

اما هنگامی که آراء و اندیشه‌ها، یا دقیق‌تر بگوییم هوی و هوسها بیان گردد سپس برای توجیه آنها از سر ناچاری با شتاب و عجله به نصوص شرعی پناه برده شود، در آن صورت این کار نه مقبول و پذیرفتنی است و نه پاداشی در انتظار خواهد بود. بلکه اصل بر این است که آرا و اجتهادات بر جوشیده از کتاب و سنت، و ثمرهٔ اندیشیدن در آنها، و زیستن در سایه‌سار آن دو باشد.

خداوند ائمه ما را مورد رحمت خود قرار دهد که می‌فرمودند: "هر سخنی را از من یافتید که مخالف کتاب و سنت صحیح نبوی ﷺ بود آن را بر دیوار بکوبید (کنایه از عدم پذیرش است)"(۱)

هرگاه کسی تلاش‌هایش در خارج از کتاب و سنت باشد به طور حتم از دایره و قلمرو اسلام خارج گشته، و آن را پشت سر انداخته است در آن صورت او با زبانی جز زبان قرآن و سنت سخن می‌گوید. و گاه مؤمنی را می‌بینی که مالامال از دلایل و براهین عقلی، و توجیهات منطقی، و مصلحت‌های قابل تصور است به گونه‌ای که شنونده به اندیشه و اجتهادش متمایل می‌گردد، اما به محض این که سخن خدا و رسول را می‌شنود از همه آنها دوری می‌گیرد با این کار وحی تبدیل به منبع و سرچشمه شیرین و گوارا و فراوانی می‌گردد که پژوهشگر از آن سیراب شده و خرمی و طراوتش را باز می‌یابد.

۳ـ داشتن حسن ظن نسبت به مخالف، و عدم متهم ساختن او به سوءنیت یا ترور شخصیتی‌اش

هرگاه میان دو مسلمان اختلافی پیش آید، اصل بر این است که هر یک از دو طرف اختلاف نسبت به همدیگر حقوقی دارند که اختلاف یکی با دیگری موجب سلب آن حقوق و تکالیف نمی‌شود. از جمله حقوق او اینست که حفظ آبرویش نیز همچون جان و مالش بر تو واجب بوده و تعرض به آن جز در مواردی که شرع مشخص کرده، جائز نیست، اما با کمال تأسف می‌بینیم شخصی که در خوردن لقمه‌ای حرام در نهایت پارسایی و پرهیزگاری است و

۱ـ سیر أعلام النبلاء (۱۰ / ۳۴).

چه بسا همواره روزه گرفته و نمازهایی طولانی دارد، اما در بردن آبروی علما و دعوتگران یا به طور عموم همهٔ مسلمین هیچ تقوی و پرهیزکاری از خود بروز نمی‌دهد، دشمنان از دست او درامانند، اما دوستان و برادرانش در رنج و عذاب.

ـ پناه بر خدا ـ تلخی این مصیبت وقتی فزونی می‌یابد که شیطان این گناه را برایش می‌آراید به گونه‌ای که می‌پندارد عبادتی انجام داده وبه خدا نزدیک گردیده و با رقابت‌کنندگان در این زمینه به رقابت و مسابقه پرداخته است. و تلخ‌تر و فاجعه‌بارتر این که فرد با یک نفر که دچار اختلاف شده، او را مورد تهمت قرار داده، و گمان برد که نیتش بد بوده و هدفش پلید است، و قصد چنین و چنان دارد.

سبحان الله! آیا جز خدا کسی از نیت‌های درون آدمی آگاه است.

ای کاش کار به همین جا ختم می‌شد، بلکه اهل یک شهر یا منطقه یا جماعتی را به کلی متهم می‌نماید، حتی او مذهب شخصی که با او اختلاف دارد را مورد اتهام و افترا قرار می‌دهد، در نتیجه می‌گوید: اهل شهر یا فلان گروه، یا فلان مذهب، همگی مبتدع و منحرف هستند، و علت هم آن است که چون شخصی که با او اختلاف پیدا کرده یا متوجه اشتباهاتش شده از آنان است لذا این خطا یا آن بدعت را بر هزاران یا میلیونها انسان تعمیم می‌دهد، و بیچاره نمی‌داند که در روز قیامت در برابر آن همه، قرار داده خواهد شد و آنان نیز حقشان را از او می‌طلبند، زیرا آنان را به چیزی متهم نموده بود که واقعیت نداشت، اگر بگوید: فلانی چنین خصلتی داشت، و او از اهالی شهر شما یا یکی ازجماعت شما یا هم مذهبتان است، به او می‌گویند: آیا شنیده‌ای که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ (انعام / ۱۶۴)

«و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.»

به راستی او چه کاری می‌تواند بکند در حالی که حق میلیونها انسان بر گردنش است، و همگان حق خود را می‌طلبند و چه کسی می‌تواند با حسنات خودش حق آنان را بپردازد؟

اکنون به بیان نمونه‌هایی از حسن ظن در برخورد با مخالف را که بر زبان و قلم ائمه هدی جاری گشته، می‌پردازیم:

شیخ الاسلام ابن تیمیهرحمه‌الله می‌گوید: "اگر هر دو مسلمانی که در مسأله‌ای با هم اختلاف پیدا می‌نمودند همدیگر را ترک می‌کردند (و محبت و احترامشان نسبت به هم قطع می‌شد) دیگر هیچ برادری و پیوندی میان مسلمانان باقی نمی‌ماند، ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما که هر دو آقا و سرور

مسلمین می‌باشند در کارهای بسیاری با هم اختلاف پیدا می‌کردند اما قصدی جز خیر نداشته‌اند."(۱)

همچنین می‌گوید: "هیچ کس حق ندارد که از خطا و اشتباه علما پیروی کند و دنباله‌رو اشتباهات آنان باشد، هم چنین جایز نیست در مورد علما و مؤمنین جز به چیزهایی که شایسته آن هستند، سخن بگوید، به راستی خداوند خطا و اشتباه مومنین را مورد بخشش قرار داده است."(۲)

وی می‌افزاید: "هنگامی که گروهی از علمای کوفه شنیدند که بعضی از گذشتگان نبیذ (شربتی که از کشمش است) نوشیده‌اند چنین پنداشتند که آنان "مسکر"ی را نوشیده‌اند، گروهی از همان کوفیان گفتند: شعبی و نخعی و ابوحنیفه و شریک و ابن ابولیلی و دیگران، آن را حلال دانسته‌اند، اینان در این مورد اجتهاد نموده و قصدشان نیز دریافت حق بوده، و پیامبر ﷺ می‌فرماید: "وقتی که حاکم و قاضی در قضاوت و حکم خود تلاش و کوشش نمایند و در این قضاوت به حق حکم کنند، دو ثواب و اجر دارند (یکی ثواب تلاش و زحمتی که کشیده‌اند و دیگری ثواب تشخیص حق و حکم به آن) اگر بعد از تلاش و زحمت به خطا و اشتباه حکم نمایند، تنها یک اجر دارند. (که اجر تلاش و زحمت است)."(۳)

تو در این سخنان امام تاکیدی‌را می‌بینی‌که در موردرعایت‌حقوق مسلمانان‌و حمایت از آبرو و حسن ظن به آنان و عدم نادیده‌گرفتن حقوقشان به سبب اختلاف با آنهاست، زیرا اصل بر این است که آنان در جستجوی حق‌اند، و تو خواهان راهیابی آنانی، اگر آنان را مورد طعن و بدگویی و سوءظن قراردهی از همان ابتدا، راهیابیشان را خنثی و بی‌اثر می‌سازی.

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ مردی که ملقب به "حمار" بود، گاهگاهی پیامبر ﷺ را می‌خنداند، پیامبر ﷺ او را به خاطر شراب خواری، حد زده بود. روزی او را دوباره به جرم شراب‌خواری نزد رسول خدا ﷺ آوردند. پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا او را حد بزنند یکی از حاضران گفت: خدایا! او را لعنت کن، چقدر شراب می‌خورد. نبی اکرم ﷺ فرمود: " او را لعنت نکنید، به خدا سوگند مطمئنم که او خدا و رسولش را دوست دارد."(۴)

و این اوج عدل و انصاف است، حد را جاری می‌کند ولی شخصیتش را زیر سؤال نبرده و او را بی‌اعتبار نمی‌سازد بلکه نسبت به او حسن ظن نشان می‌دهد.

۱ـ الفتاوی لابن تیمه (۲۴ / ۱۷۳). ۲ـ همان (۳۲ / ۲۳۹).

۳ـ همان (۳۴ / ۱۹۱، ترجمه حدیث از لؤلؤوالمرجان، ج۲، ص۳۳۳).

۴ـ مختصر صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۶۰، ترجمه عبدالقادر ترشابی با اندکی تصرف.

جاهایی را که می‌توان غیبت نمود، شرع محدود و مشخص کرده و خارج از آن جایز نیست‌که به غیبت مسلمانی پرداخت اما گروهی بازاری را بپا ساخته و دیگران را مورد طعن و رخنه و بی‌آبروئی و ترور شخصیت قرار می‌دهند در حالی که نیازی هم بدان نیست. در گذشته جز به خاطر دست‌یابی به صحت و سقم حدیث و حفظ سنت نبوی ﷺ اقدام به بررسی شخصیت افراد نمی‌شد.

۴- پای بندی به گفتگوی احسن، و دوری از نزاع و مشاجره و دشمنی

خداوند جهت انجام گفتگو و مناظره، آداب و ضوابطی قرار داده که واجب است فرد مسلمان بدان ملتزم باشد تا این که گفتگوها به بار نشیند.

تو هر گاه چگونگی گفتگوهای مسلمانان رابا هم می‌بینی و می‌شنوی شگفت زده می‌شوی به خصوص هنگامی که این آیه را می‌خوانی:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (عنکبوت / ۴۶)

«با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرمتر و آرامتر و به قبول نزدیکتر) باشد، بحث و گفتگو مکن.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (نحل / ۱۲۵)

«و با ایشان به شیوهٔ هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.»

و مات و مبهوت می‌شوی هنگامی که می‌بینی میان واقعیتی که ما در آن به سر می‌بریم و میان ادبیات قرآن، فاصله‌ای چشمگیر وجود دارد، قرآنی که وقتی نازل می‌شد قدرت شنوایی دشمنی که با او به جدال برخاسته را به خود متوجه می‌ساخت سپس با او به گفتگو می‌پرداخت و سخنانش را می‌شنید، به این آیات توجه کنید که چگونه آن گفتگو را به تصویر می‌کشد:

﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * قُل لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (سبا / ۲۵ - ۲۴)

«قطعا یا ما (مؤمنان) و یا شما (مشرکان) بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم. بگو: از شما درباره گناهانی که ما کرده‌ایم، و از ما درباره گناهانی که شما کرده‌اید، پرسیده نمی‌شود.»

شخص مؤمن از این آیه چنین می‌فهمد که باید به گونه‌ای با دیگران سخن گوید که محبتشان را جلب نماید تا آنان نیز حقی را که نزد اوست بشنوند و بپذیرند: ما یا شما یکی دچار خطا و اشتباه شده و دیگری حق می‌گوید، پس بیایید تا با هم بحث و گفتگو نماییم، و ببینیم که حق کجاست تا از آن پیروی کنیم.

این کار باید از تندی و خشونت و زخم زبان، و به کارگیری اسلوبها و روشهایی که تنفرآور است، دور باشد.

و این پیامبر ﷺ است که هنگام بازگشت از جنگ بدر هنگامی که می‌شنود یکی از صحابه‌های جوان[۱] می‌گوید: ما در جنگ جز پیرمردانی سرطاس ندیدیم که همچون شتران عقال شده بودند، پس آنها را سر بریدیم، پیامبر ﷺ لبخندی زد و فرمود: "ای برادرزاده، آنان اشراف و بزرگانند"[۲]

و این اوج انصاف و عدل و احترام نسبت به دشمن است هر چند که حتی از شمشیرهایمان خون آنان بچکد.

به ویژگی یکی از پیامبران بنگر که وقتی او را آن چنان زدند که صورتش زخمی شد و خونش را جاری ساختند و او در عین حال می‌گفت: "پروردگارا قوم من را ببخش زیرا آنان نا آگاهند."[۳]

به راستی علمای ما در خصوص آداب بحث و مناظره کتابهای بسیاری را نوشته، و برای آن ضوابط عقیدتی و اخلاقی و علمی بسیاری قرار داده‌اند که در را به روی هر تلاشی برای به بیراهه رفتن و دور شدن از حق، و بی حرمتی به برادران ایمانی می‌بندد.

سخت‌گیری و خشونت با مخالفین از عادات گروههای مبتدع همچون خوارج و معتزله است، در عین حال اهل سنت حق را شناخته و به خلق خدا رحمت و شفقت می‌نمایند هم چنان که شیخ الاسلام رحمه الله می‌گوید:

۱ـ سلمه بن سلامه بن وقش رضی الله عنه ۲ـ البدایه و النهایة، ابن کثیر (۳ / ۳۰۶).

۳ـ از عبدالله بن مسعود نقل است که: شخصی از انصار در حق پیامبر ﷺ سخنی را بر زبان راند که از آن اندوهگین شده و نتوانستم آن را به پیامبر ﷺ نگویم در حالی که دوست داشتم تمام مال و منالم را فدیه بدهم و آن سخن را نشنوم. پیامبر ﷺ فرمود: موسی علیه السلام را بیشتر از این آزردند، اما ایشان صبر پیشه ساخت، سپس فرمود: یکی از انبیاء الهی در حالی که دستور خدا را برای قومش آورده بود، او را تکذیب کرده و زخمیش نمودند. آن نبی در حالی که خون را از چهره‌اش پاک می‌کرد فرمود: "پروردگارا قوم من را ببخش زیرا آنان ناآگاهند." رواه الامام احمد فی المسند (۲ / ۱۷۱) حدیث رقم (۴۳۳۱).

دعوتگر راه حق کسی است که پیروزی و نصرت را برای دعوتش می‌خواهد، نه برای خودش؛ اگر دعوتگر خشن و سنگدل و تندخو باشد به یاری خود پرداخته، نه دعوتش. هیچ گاه دعوتگری حریصتر از موسی علیه‌السلام ، و فراخوانده شده‌ای بدتر از فرعون وجود نداشته، در حالی که خداوند به موسی علیه‌السلام دستور می‌دهد که با فرعون به نرمی سخن گوید تا شاید تذکر پذیرفته یا ترس همراه با تعظیم در او پدید آید. این ابن السماک یکی از علمای سلف است که با یکی از برادرانش در مسأله‌ای دچار اختلاف می‌شود، برادرش با او به تندی و خشونت برخورد می‌کند، آن فرد هنگام جدایی از ابن السماک می‌گوید: فردا همدیگر را مواخذه کرده و علت خشم خود را بیان خواهیم کرد، در جواب او، ابن السماک می‌گوید: فردا همدیگر را خواهیم بخشید.(۱)

این گونه بیزاری و کینه از نفوس بیرون کشیده شده، و خودسریها و سرکشی‌های آدمی رام گردیده، و هر ناسازگاری، سازگار می‌گردد؛ به گونه‌ای که حق را می‌پذیرد. چه بسا سخنی زشت و خشن که در حالت عصبانیت از زبان فردی احمق و بی‌دقت خارج شده، در نتیجه قلب‌ها را شکسته و صفوف را پاره کند، و آثار آن سال‌های سال، و نسل اندر نسل باقی بماند و گوینده جرم و گناهش را بچیند.

۵ـ دوری از وارد شدن در جزئیات به هنگام بررسی نصوص شرعی یا سخنان اهل علم و دعوت

برای استخراج صحیح یک حکم در هر قضیه‌ای باید تمامی نصوص شرعی وارد شده در آن مساله را جمع و بررسی نموده سپس عام را بر خاص، مطلق را بر مقید، مجمل را بر مبین، و کنایه را بر تصریح، و منسوخ را بر ناسخ حمل نمود.

آدمی باید از قواعد استنباط، و نحوه‌ی تعامل با نصوص شرعی در این کیفیت‌های مختلف آگاهی داشته باشد، اما این که فرد یک نص را انتخاب کرده و فقط با آن به مساله بنگرد، این خلاف آن چیزی است که خدا و رسولش بدان دستور داده‌اند. همچنین باید نسبت به اسباب نزول آیات، و علل وارد شدن حدیث، و سخنان اهل علم در فلان مسأله اطلاع و آگاهی کافی داشته باشد وگرنه دچار لغزش و اشتباه می‌شود در حالی که می‌پندارد کار نیکی انجام می‌دهد.

باید با سخنان عالمان و دعوتگران نیز با همین قواعد رفتار نمود، قبل از صدور حکم برای

۱ـ... عند افتراقهما یقول له: غداً نتعاتب، فیقول ابن السماک: غداً نتغافر.

این عالم یا آن دعوتگر که او در فلان قضیه چنین و چنان گفته، باید همه سخنان و نوشته‌هایش در این مساله را گردآوری کرد آن گاه سخنان عامش را بر خاص، مطلقش را بر مقید، و مجملش را بر مبین حمل نمود و سخنان متأخر و متقدم او را شناخت، و نباید سخن یا اندیشه‌ای را به او نسبت داد که از آنِ او نیست، تا آنجا که امکان دارد، باید به او حسن ظن داشت. گاه عالمی در موردی بیش از یک نظر دارد، این ظلم است که یک نظر را به او نسبت داده و دیگر نظرهایش را بیان نداریم، آن هم قبل از بررسی و مو شکافی و ریشه یابی و عدل و انصاف به خرج دادن.

نباید همانند کسانی عمل کرد که هر گاه خیر و نیکی می‌بینند به کتمان آن می‌پردازند. اینان درست مانند کسانی هستند که دوست دارند بدی‌ها و زشتی‌ها در میان مومنان شیوع یابد. به عنوان نمونه امام شافعی دو رای و نظر دارد: قدیم و جدید. در بعضی از مسائل شش روایت از امام احمد نقل گردیده، عاقلانه نیست که چنین بپنداریم که همه را در یک زمان بیان کرده باشد، و عاقلانه نیست که بر اساس خواست و آرزوی فردی یکی از سخنان را به او نسبت داد، بلکه باید ملاک، عدل و انصاف باشد.

هم چنان که این قواعد بر افراد انطباق دارد باید آن را بر فرقه‌ها و مذاهب و جماعت‌ها نیز تطبیق دهیم. از لحاظ شرع جایز نیست سخنی را که عالمی یا بزرگی از این مذهب یا آن طائفه گفته، به آن مذهب یا فرقه یا جماعت نسبت دهیم، چه فراوان روی می‌دهد که کاری به گروهی از مردم نسبت داده می‌شود فقط به این خاطر که شخصی که منتسب به آن گروه است، آن سخن را گفته است یا شایع است که او گفته، بدون این که ثابت شود که از اوست، به عنوان نمونه: سخنی به شافعیه، یا رایی به معتزله، یا کاری به جماعت تبلیغ نسبت داده می‌شود، آن هم به این خاطر که یک نفر از شافعی مذهب‌ها یا معتزله یا جماعت تبلیغ چنین گفته است. در حالی که عدل و انصاف، به این حکم می‌کند که ما مطمئن شویم همه ی منتسبین به آن مذهب یا طائفه چنین سخنی را گفته‌اند، به خصوص اگر عیب و نقصی باشد؛ و گرنه همچون شهادت دروغ علیه مردمی است که آن سخنان را نگفته‌اند و یا ظلمی است که هرگز آن را انجام نداده‌اند و در حقیقت چیزی جز کذب و افترا نیست. نمی‌دانم چگونه گروهی از دادن شهادت دروغ در مورد یک کار حقیر دنیوی درباره یک فرد دچار سختی و مشکل می‌شوند اما بی هیچ مشکلی در امور دینی دروغی به دهان ده‌ها هزار نفر می‌بندند بدون این که چنین گفته باشند.

و لا حول و لا قوه الّا بالله

بنابراین در برخورد با مسائل اختلافی ضروری است که شخص با دیدی کامل و شامل به نصوص وارده در آن موضوع نگریسته و سخنان اهل علم را نیز مورد توجه قرار دهد، همچنین همه سخنان عالم یا مذهب یا جماعتی را گرد آورد، تا به یاری خدا حکمی که صادر می‌شود درست و صحیح، یا قریب به آن باشد.

۶ـ تمایز قایل شدن میان موارد اجماع و موارد اختلاف و تفکیک نمودن اختلاف مشروع و نامشروع از هم

هر مطلبی که به حد اجماع رسیده باشد از مرز قیل و قال، و بحث و پرسش گذشته است والتزام به آن ضرورتاً مانند کتاب و سنت، امری معلوم و بدیهی است.

شیخ الاسلام ابن تیمیهﷺ می‌گوید: "آری، هر کس که با مطالب مشخص و آشکار قرآن، یا سنت صحیح فراگیر و جامع، یا آنچه را که گذشتگان امت بر آن اجماع نموده‌اند، مخالفت نماید، نحوه برخوردمان با او همچون نحوه برخورد با فرد بدعت گذار است."[۱]

اما مسائلی که از گذشته‌های دور در آن اختلاف شده، این اختلاف تا حدودی جائز و رواست، یا از مسائلی است که به نسبت آنها جدیدند و از همان اوان ظهور در آنها اختلاف شده، باید با وسعت نظر بیشتری به آن نگریست، کسانی که در این مورد دچار اختلاف شده‌اند ـ به یاری خدا ـ جزو یکی از دو دسته خواهند بود: کسانی که یک پاداش دریافت خواهند کرد یا آنان که دو پاداش دریافت می‌دارند. این گونه نیست که گروهی می‌پندارند که به محض اختلاف با دیگران بلافاصله آنان را به مخالفت با سلف صالح و اهل سنت و گروه نجات یافته متهم می‌نمایند، و حتی چنین می‌پندارند که هر کس با آنان مخالف باشد بدعت گذار و گمراه است، گویی او حق مطلق و حق مطلق فقط اوست، و جز آن حقی وجود ندارد. گروهی از علمای مسلمان که در خصوص امر به معروف و نهی از منکر کتابهایی نوشته‌اند، گفته‌اند: زمانی می‌توان امر به معروف و نهی از منکر نمود که آن مسأله از مسائل اختلافی نباشد همچنین گفته‌اند: اجتهاد نمی‌تواند اجتهاد را نقض نموده، و قاضی با اجتهاد خود نمی‌تواند حکم قاضی دیگری را که با اجتهاد خود عمل کرده نقض نماید مگر این که قاضی قبلی آشکارا بر خلاف نص شرعی یا اجماع حکم کرده باشد.

۱ـ الفتاوی (۱۴ / ۱۷۲).

به این ترتیب شایسته است کسی که با دیگری اختلاف داشته و این اختلاف بر پایه اجتهادی صحیح باشد، در آنچه با او مخالفت کرده‌اند آنان را معذور دانسته و نکوهش و سرنش ننماید، بلکه از ته دل برای آنان دعا و طلب خیر نماید، و آبرویشان را مورد تعرض قرار ندهد، و همه مخالفین را به یک چشم ننگرد، بلکه میان کسانی که در امری قطعی یا نکته‌ای مشخص و معلوم از دین، یا اجماعی به مخالفت بر می‌خیزند و کسانی که در مسائلی غیر از این موارد اختلاف پیدا می‌کنند، تفاوت قایل شود.

همچنین میان کسانی که با آنان در اصول و کلیات اختلاف دارد و کسانی که با آنان در فروع و جزئیات اختلاف دارد تفاوت قایل شود؛ با این کار حرمت دین و حقوق مردمان محفوظ می‌گردد.

۷ـ احتیاط و دور اندیشی و توجه به مقاصد

کسی که در پی دست یابی به حق است و دچار خطا می‌شود با کسی که آگاهانه در پی باطل بوده و به آن دست می‌یابد یکسان نیست.

بدین خاطر خداوند به یک نفر قاضی که اهلیت و شایستگی صدور حکم را داشته و نهایت تلاش خود را برای دست یابی به حق به کار می‌گیرد، حتی اگر دچار خطا و اشتباه نیز شود، یک اجر و پاداش می دهد، و این فقط به خاطر تلاش و کوشش او و حسن نیتش می‌باشد، زیرا خداوند به اندازهٔ توان آدمی او را مکلف می‌سازد.

به راستی پیامبر ﷺ فرموده است: "ثواب هر کاری به قصد و نیت آن بستگی دارد"(۱) چه بسیار خداوند، آثاری را بر قصد و اراده فرد مترتب ساخته است آن هم بدین خاطر که کسی که قصد و نیتش نیک است همچون کسی نیست که نیتش بد و خبیث است.

شاید در داستان فردی که در گناهان زیاده‌روی و اسراف نمود در نتیجه وصیت نمود که چون مرد جسدش را بسوزانند و پودرش را در دریا پراکنده و پخش نمایند، پند و عبرتی باشد، خداوند به خاطر قصد و نیت نیکش که همان ترس از خداوند سبحان بود، گناهانش را بخشید.(۲)

۱ـ لؤلؤ و المرجان، ج ۱، ص۲۲.

۲ـ رواه البخاری (فتح ۴۹۴/۶)، و مسلم (نووی ۷۳/۱۷).

بدین خاطر فقها بسیاری از احکام را بر مراد آنها مترتب دانسته‌اند و این قاعده فقهی مشهور را گفته‌اند که: "الامور بمقاصدها" یعنی کارها به میزان مراد و مقصودشان سنجیده می‌شوند.

با در نظر گرفتن این قاعده از لحاظ شرعی و عقلی روا نیست که در صدور حکم میان آن که در نیتش خیر بوده و نهایت تلاشش رادر راه یاری دین نموده و به خاطر آن به کار و کوشش پرداخته، و کسی که قصد و غرضش بد و پلید است، به طور یکسان قضاوت نمود. به راستی خداوند میان چیزهای گوناگون فرق نهاده، و حکم واحدی را دربارهٔ مسائل همسان و متشابه صادر نموده و بسیارند احکامی فقهی که فقط به خاطر عدم نیت تغییر می‌کنند.

فرد عاقل و باانصاف این امر را هنگام بحث در مسائل علمی رعایت می‌کند، و می‌داند که اصل در مورد فرد مسلمان حسن ظن است و دوری از هر گونه ایراد اتهام به قصد و نیت، و یا انگیزه و هدف اوست، و نهایت سعی‌اش را برای رسیدن به حق، و نصیحت و دلسوزی برای همه مسلمین به کار می‌گیرد، خداوند این گونه از شعیب علیه‌السلام نقل می‌کند:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود / ۸۸)

«من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و (با توبه و انابت) فقط به سوی او برمی‌گردم.»

اگر یکی از پیامبران الهی علیهم‌السلام نیت و مرادش را فقط اصلاح دانسته و آن را منوط بر میزان استطاعت و توانایی اش می‌داند، دیگران باید چگونه باشند؟

آری عواقب کارها این چنین در نزد شرع امری معتبر است، چه بسا اگر فقط به ذات کاری بنگری آن را باطل و مردود ببینی، اما اگر در عواقب و سر انجام و نتایجی که بر آن مترتب می‌شود بنگری می‌بینی که به خاطر چیز دیگری مشروع و رواگشته، نه فقط به خاطر خود آن. همچنان که همراه موسی کشتی را معیوب کرد، کاری را انجام داد که در ظاهر اجازه آن رانداشت و سبب شد که موسی بر او خرده بگیرد اما آن بندهٔ صالح آن کار ممنوع را از آن جهت انجام داد که موجب امر مشروع و ممدوح دیگری که همان حفظ کشتی بود، می‌شد.

بسیاری از امور که اصولاً نباید انجام شوند این چنین است ولی از آنجایی که انکارشان موجب عواقب و مفاسد بسیاری می‌شود، لذا باید شکیبائی به خرج داد و با آنها برخورد نکرد،

این مورد یکی از شرط صحت برخورد با منکرات است. این نکته از بسیاری از دعوتگران پنهان مانده است. آنان بدون این که عواقب و جوانب کار و آثار مترتب بر آن را در نظر بگیرند، فقط به خود مسأله می‌نگرند و این نشان از اندک بودن فقه و فهم درست دین در آنان دارد.

و لا حول ولا قوة الا بالله

مثال دیگر در این زمینه: قیام نکردن علیه رهبران فاسق و گناهکار است تا زمانی که مرتکب کفر آشکاری نشده باشند، این به معنی اعتراف و پذیرفتن فسق ایشان نیست، لیکن کافی است کارشان مورد انکار قرار گیرد اما علیه آنان شورش نشود؛ زیرا این کار آثاری بدتر، از جمله کشتار و خونریزی به ناحق، اخلال درامنیت، از بین رفتن شکوه و هیبت (مسلمین)، و ایجاد اختلاف و تفرقه در پی خواهد داشت. بدین خاطر لازم است که این امر همواره مراعات گردد یعنی عواقب کارها، و گفتارها، و مبتنی بودن صدور احکام بر آنها در نظر گرفته شود.

۸ـ در نظر داشتن عوارض جهل و اکراه و تأویل

زیر این موارد هنگام صدور حکم، در نزد شرع دارای اعتبار می‌باشند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾ (اسراء / ۱۵)

«و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم.»

پس به خاطر جهل و ناآگاهی امت‌ها، و نرسیدن پیام الهی به آنان، و عدم اقامه حجت برایشان، خداوند آنان را از عذابش مصون می‌دارد، تا زمانی که پیام به آنان رسیده در نتیجه آن که هلاک می‌شود بر اساس دلیل و بینه هلاک شده و آن که حیاتی دوباره می‌یابد بر اساس دلیل وبینه، زندگی دوباره یابد. به خاطر نبود آگاهی، اهل فتره حکم خاص خود را دارند، همچنین اقوامی که در آخر زمان زندگی می‌کنند، در حالی که دین محو و نابود گردیده، و جهل و نا آگاهی شیوع یافته، و علم از میان رفته، حکم خاص خود را دارند، به گونه‌ای که عده‌ای جز لا اله الا الله، چیزی از دین بر ایشان باقی نمانده، با این وصف خداوند به واسطه آن، ایشان را نجات می‌دهد، هم چنان که این مطلب در احادیث بیان گردیده است.[۱]

۱ـ رواه ابن ماجه (۲ / ۱۳۴۴)، و قال فی الزوائد: اسناده صحیح و رواه الحاکم (۴ / ۷۳)؛ و قال: هذا

هم‌چنین مسلمانان قبل از مبارزه و جهاد با هر ملتی آنان را به گرویدن به اسلام دعوت می‌کردند، و آنچه را برای دانستن نیاز داشتند برایشان توضیح می‌دادند، و به آنچه میان مردم شایع گشته، اکتفا نمی‌کردند (بلکه خود آن را به طور کامل تبیین می‌نمودند) اگر می‌پذیرفتند کارتمام شده بود، وگرنه می‌جنگیدند.

چه بسا دست تقدیر شخص معروفی را بر ریاست قومی می‌گمارد، درحالی که آن شخص غیرت و تعصب دینی داشته و نسبت به خداوند اخلاص دارد، اما نسبت به بسیاری از احکام شرعی ناآگاه است، در نتیجه بسیاری از دستورات مخالف شرع از او صادر می‌شود، نه به خاطر نیت بد، یا اصرار بر مخالفت با شرع، بلکه به خاطر نا آگاهیش نسبت به این امور، درنتیجه باید با ملاطفت با او بر خورد نموده و ناآگاهیش را عذری برای او قرار داده، در راه رفع این نا آگاهی کوشید و به بهترین شیوه او را به حق فرا خواند، به ویژه آنگاه که رئیس و پیشوا شده و عده‌ای آن را پذیرفته باشند.

از آنجایی که پدیدهٔ جهل در مورد پیروان امر ثابتی است، آیا نمی‌توان این امر را در مورد رهبرانی هم که مورد تبعیت قرار می‌گیرند امری قطعی و لازم دانست، به خصوص آن گاه که می‌خواهیم حکمی علیه همگی آنان صادر کنیم؟

اما در خصوص اکراه و اجبار، خداوند به کسی که درچنگال کفر گیر افتاده اجازه داده تا کلمه کفر رابر زبان آورد، به همین خاطراست که علما آن را در ضمن پدیده‌ها و عوارضی به حساب آورده‌اند که به اهلیت و اعتبار اشخاص بر می‌گردد یعنی آنچه گاه در حق کسی اکراه و اجبار تلقی می‌گردد، در حق دیگری اکراه و اجبار نیست.

چه بسا سخنان و موضع‌گیریهایی به بعضی از علما و دعوتگران نسبت داده شده و از آنان صادر گردیده، در شرایط و موقعیتی غیر طبیعی از آنان صادر شده باشد؛ یعنی در جوی از ترس و اضطراب و تهدید و رعب قرار گرفته باشند سپس بعد از آنان برادرانشان بدون در نظر گرفتن شرایط و موقعیتی که در آن می‌زیسته‌اند، آنان را مورد محاسبه و مؤاخذه قرار داده‌اند.

چه بسا اگر همین منتقدان در آن ظروف و موقعیت می‌زیستند، سخنان و رفتارهایی زشت‌تر از آنان صادر می‌شد، کاش اندکی عذر برادرانشان را می‌پذیرفتند و برایشان از خداوند عفو و مغفرت می‌طلبیدند. چه بسا همین اشخاص برای دشمنان دین از قبیل: سکولارها،

حدیث صحیح علی شرط مسلم، و لم یخرجاه و وافقه الذهبی (۴ / ۵۴۵).

کمونیست‌ها، طاغوتها و غیره عذر تراشیده و کارهایشان را تا حدودی روا و جائز بشمارند و حتی برای هر عملی که از آنان صادر می‌شود در پی بهانه تراشی باشند تا هرگونه که شده عذرشان مقبول افتد، در حالی که در اصل عذرشان مقبول نبوده و تأویل بردار هم نیست؛ ای کاش او با برادرانش نیز این چنین رفتار می‌نمود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در فتاوایش در خصوص اینکه تأویل در بسیاری از اوقات یک عذر محسوب می‌شود می‌فرماید: "همه کسانی که دچار تجاوزی یا ظلمی یا تعدی یا هر گناهی شده‌اند، به دو دسته تقسیم می‌شوند: کسی که آن را تأویل می‌کند و کسی که برای آن تأویلی ندارد، تأویل کننده همان مجتهد اهل علم و دینی است که اجتهاد کرده است و گروهی از آنان معتقد به حلالیت بعضی امور، و دسته‌ای دیگر معتقد به حرمت همان‌ها هستند، هم چنان که گروهی معتقد به حلال دانستن بعضی از نوشیدنیها، و دسته‌ای اعتقاد به جایز بودن بعضی از معاملات ربوی داشته، و دسته‌ای دیگر معتقد به عقد تحلیل و متعه و غیره هستند.

اینها و امثال آنها از گذشتگان نیکوکار و بر گزیدهٔ ماروی داده، ما آنان را مجتهدانی می‌دانیم که کارشان با تأویل همراه بوده هر چند در نهایت دچار خطا شده باشند اما موضع ما در برابر آنان دعای خیراست آن گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ (بقره / ۲۸۶)

«پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را (بدان) مگیر (و مورد مؤاخذه و پرس و جو قرار مده).»

و در سنت صحیح نبوی آمده که خداوند این دعا را پذیرفته است. اما اگر فرد متجاوز، مجتهد و تأویل کننده بود، و تجاوزش از حدود الهی برایش معلوم و آشکار نبود بلکه می‌پنداشت که بر جادهٔ حق و حقیقت است، نمی‌توان او را متجاوز و گناه پیشه دانست؛ زیرا در اعتقادش دچار خطا و اشتباه شده، قطع نظر از این که تجاوزش موجب فسقش می‌شود."[۱]

به علت همین تأویل، فقها در صدور حکم میان متجاوز و محارب فرق قایل شده‌اند، متجاوز کسی است که به خاطر تأویلی (هرچند نادرست) دست به اسلحه برده است، در این صورت برامام واجب است که پرده از شبهه‌ی ایشان بردارد، و ظلم و ستمی را که بر آنان شده دفع نماید، و مجروحشان و اسیرشان رانکشته، و فراریهایشان را تحت تعقیب قرار ندهد، و اگر

۱ـ الفتاوی لابن تیمیه (۳۵ / ۷۵).

آنان را دستگیر نمود، مجازاتشان ننماید، اما محارب کسی است که هیچ تأویلی برای مبارزه‌اش ندارد، در این حال اگر بر آنان غلبه یابند، حد محارب که در قرآن بیان گردیده است، در مورد آنان به اجرا در می‌آید.

هرگاه که صاحب سخن از اهل علم و اجتهاد باشد و برای سخنش تأویلی داشته، و قصد ونیت بد و پلیدی نداشته باشد، واجب است که این امر هم در مورد او در نظر گرفته شود اما باطلی که از او سرزده پذیرفته نمی‌شود، اما فرق است میان موضع‌گیری در برابر سخن و صاحب سخن، و این مطلبی است که بسیاری از مردم در فهم آن دچار خطا و اشکال شده‌اند و به همین علت اختلاف و تفرقه و کینه و غرض ورزی به وجود آمده و روابط آدمیان دستخوش فساد و تباهی گشته است.

ولا حول ولا قوة الّا بالله

و آخر دعوانا أن الحمدلله ربّ العالمین، وصلّی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیراً

چهارشنبه ۸۵/۵/۱۱

سنندج